

# چهره‌ها

## Chehreh Nama

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

سال سی و هفتم

زمستان 3757 زرتشتی 1398 خورشیدی

شماره 192



## فرازهای برجسته بینش زرتشت

ای مزدا، آن کس که نیک می اندیشد یا بد، بیگمان، دین و گفتار و کردار خود را نیز چنان خواهد کرد و خواهش او پیرو گزینش آزادانه ی وی خواهد بود. سرانجام خرد توست که نیک و بد را از یکدیگر جدا خواهد کرد.  
گاتها \_ هات ۴۸ \_ بند ۴

ای مزدا، تو را پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و مرا آموخت که «اندیشیدن در آرامش»، بهترین راه دانش اندوزی است و هشدار داد که رهبر هرگز نباید مایه ی خشنودی دُرُوندان شود،  
چه، آنان همواره با اشُونان دشمنی میورزند.  
گاتها \_ هات ۴۳ \_ بند ۱۵

درود به تمام همکیشان، درود و سپاس فراوان به افراد و گروه هایی که در چندین سال گذشته ما را یاری نموده اند.  
درود و تبریک به هیات امنا (زنهارداران) جدید که نیرو وقت خود را برای پیشبرد جامعه خود در اختیار ما گذاشته اند.  
درود فراوان به روان پاک ارباب رستم گبو و مروارید خانم که بنیاد این مرکز را برای جامعه زرتشتی ریخته اند و درود فراوان به دیگر خیراندیشان که راه آنها را پیش گرفته و به نحوی این جامعه را تا اینجا رسانده اند و به دست ما داده اند.  
حال ما باید دست در دست هم دهیم و با پشتیبانی یکدیگر و هیات امنا جدید و مدیران کارآمد و دیگر گروههای فعال در راه پیشبرد و گسترش جامعه خود شریک شویم و با افتخار آنها به فرزندانمان بسپاریم.

با آرزوی موفقیت و پیشرفت جامعه

بر گیری از نوشته های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می باشد.  
چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته های رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده باز گردانده نمی شود.  
دیدگاه های بازتاب شده در نوشته ها همیشه گویای دیدگاه های انجمن دبیران چهره نما نمی باشد.  
چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه ایست دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

Trust of Morvarid Guiv  
c/o Mina Soroosh  
PO Box 49404 Los Angeles, CA 90049

زیر نگر گروه دبیران  
گرافیک، رایانه و صفحه آرا: کوبین یکتاهی  
تایپ: شبنم پاک سرشت  
اینترنت: رامین شهریاری



«تعصب شایع‌ترین بیماری فکری در جوامع است  
درمان آن هم بسیار دشوار است،  
چون هیچکس خود را متعصب نمی‌داند.»  
رودیارد کیپلینگ

دو ویژگی مهم در انسان‌های متعصب وجود دارد که می‌توان تا حدی تعصب را در انسان‌ها حدس زد:

– غلبه باورمندی بر دانشمندی: باورهای انسان متعصب بسیار بیش از دانش‌های او است. او بیش از آنکه بداند و بشناسد و بخواند، باورمند است. به نوعی دیگر هر چه را خود قبول دارد باور هم دارد و پرگسترش آن می‌کوشد.  
– ناآشنایی با دیگر اندیشه‌ها: متعصب معمولاً شناختی ژرف از دیگران و باورهایشان ندارد. بی‌خبری از اندیشه‌ها و باورهای دیگران او را به آنچه دارد، دلبسته‌تر می‌کند و در واقع خود را مرکز همه باورهایش می‌داند.

انسان متعصب حاضر نیست که بنشیند و درباره عقیده‌اش بیندیشد یا بخواند یا از دیگران پرسد. او می‌خواهد آنچه را که می‌داند در گوش دیگران فرو کند اما حاضر نیست به آنچه دیگران نیز می‌دانند، گوش دهد.  
سرسپردگی به یک ایدئولوژی خاص و ایمان کورکورانه به یک مذهب بشر را از دایره انسانیت خارج می‌کنند. انسان متعصب خرد و اندیشه را قربانی باورهای خود می‌کند. نمی‌توان برای یک متعصب دینی استدلال کرد، حقیقت برای او چیزی است که باورهایش آن را تأیید می‌کند.  
برای دور شدن از تعصب لازم است که همه باورهای خود را که کورکورانه به دست آورده‌ایم به چالش بکشیم و در مورد آن تحقیق و گفتگو کنیم و اگر مورد تأیید خردمان قرار گرفت آنگاه به آن باور داشته باشیم و هر چند گاهی، دوباره آن را بازبینی کنیم.  
جانبداری خالصانه و پرشور از چیزی یا کسی و یا آیینی همراه با محدود کردن اندیشه و خردگرایی از نشانه‌های بارز تعصب و حتی تهدیدکننده آزادی‌های اجتماعی است که می‌تواند در جوامع کوچک و محدود بیشتر خود را نشان دهد. پس بیاییم با دوری از تعصب‌های دینی، قومی و سیاسی به خرد جمعی و ایجاد چالش‌های سازنده فکری در جامعه که به پویایی و نوآوری آن یاری می‌رساند، روی آوریم.

سبز و مانا باشید  
جمشید جمشیدی

## یادمان باشد که مهربان باشیم فریدون مشیری

به سلامی، دل همسایه خود شاد کنم  
بگذرم از سر تقصیر رفیق، بنشینم دم در  
چشم بر کوچه بدوزم با شوق  
تا که شاید برسد همسفری  
ببرد این دل مارا با خود  
و بدانم دیگر قهر هم چیز بدیست!  
یاد من باشد فردا حتما  
باوراین را بکنم، که دگر فرصت نیست  
و بدانم که اگر دیر کنم، مهلتی نیست مرا  
و بدانم که شبی خواهم رفت  
و شبی هست، که نیست، پس از آن  
فردایی...  
عاشقانه زندگی کنید.

و به انگشت نخی خواهم بست  
تا فراموش نگردد فردا  
زندگی شیرین است، زندگی باید کرد  
گرچه دیر است ولی  
کاسه‌ای آب به پشت سر لیخند بریزم،  
شاید  
به سلامت ز سفر برگردد  
بذر امید بکارم در دل  
لحظه را دریابم  
من به بازار محبت بروم فردا صبح  
مهربانی خودم، عرضه کنم  
یک بغل عشق از آنجا بخرم...  
یاد من باشد فردا حتما

یاد من باشد فردا دم صبح، جور دیگر  
باشم.  
بد نگویم به هوا، آب، زمین  
مهربان باشم، با مردم شهر  
و فراموش کنم، هر چه گذشت  
خانه دل، بتکانم از غم  
و به دستمالی از جنس گذشت  
بزدایم دیگر تار کدورت از دل  
مشت را باز کنم، تا که دستی گردد  
و به لبخندی خوش  
دست در دست زمان بگذارم  
یاد من باشد فردا دم صبح  
به نسیم از سر صدق، سلامی بدهم

### بخش دوم

بر پایه اقلیم‌شناسی استوره ای ایرانی، پس از هجوم اهریمن، زمین به هفت سرزمین بخش گردید: سرزمینی در میان یعنی "خونیرس" (Xvaniraoa) در اوستای و Xvaniras در پهلوی و شش سرزمین دیگر که پیرامون خونیرس را فرا گرفته اند. خونیرس سرزمینی پرفروغ، درخشان و دارای نیکبها است. در نگاه استوره ای ایرانی، آفرینش نخستین انسان در همین سرزمین خونیرس بوده است. خونیرس با واژه "بامی" همراه است. "بامی" به معنای درخشنده و تابناک می باشد. "پل چیتود" (که در اسلام بگونه تغییر شکل یافته پل صراط جلوه گر شد) و شهر زیرزمینی جمشید ("ور") و "البرز کوه" که سرشتی سپنتایی (قدسی) و کیهانی دارند در همین سرزمین خونیرس جای دارند و بدین گونه به این سرزمین که در میانه جهان جای گرفته است، گوهری فرا زمینی داده اند. خونیرس که واژه ای اوستایی است دربرگیرنده ایران‌شهر می باشد. از اورمزد همواره به عنوان آفریدگار ایران زمین نام برده میشود تا بر سپنتایی بودن این سرزمین پافشاری ویژه ای شود. "ثعالی"، تاریخ نگار برجسته سده یازدهم، به پیروی از باور سنتی ایرانیان، می نویسد که فریدون ایران‌شهر را که مرکز و میانه زمین و خط اعتدال و مهمترین کشورها بود، از ناحیه خراسان و عراق و فارس و کرمان و اهواز و گرگان و تبرستان تا حدود شام، به ایچ واگذار نمود.

این "میانه" بودن ایران‌شهر یا خونیرس در هفت کشور بیش از تنها میانی بودن جغرافیایی دریافت می شود و به پهنه آیین و مرام نیز گسترش می یابد آنچنان که در "آیین اردشیر"، می خوانیم که « در میان نیاکان ما مردمی بودند که کشور ما

را "میانه" و دیگر کشورها را افراط و تفریطی می نامیدند». در توصیف "مقدسی" نیز از ایران‌شهر، میانه بودن و اعتدال خوی ایرانیان ستایش می شود: «گویند معتدل‌ترین و باصفات‌ترین و بهترین بخش‌های زمین، ایران‌شهر است. درازای آن میان رود بلخ (آمودریا) تا رودخانه فرات و پهنای آن میان دریای آبسکون (مازندران) تا دریای فارس و یمن و سپس به طرف مکران (بلوچستان) و کابل و تخارستان و تا انتهای آذربایجان است و آنجا برگزیده بخشهای زمین و ناف زمین است. به علت اعتدال رنگ مردم آن و استواری پیکرهایشان و سلامت خزدهایشان، ایران‌شهر، سرزمین فرزنانگان و دانشوران است و ایشان بخشنده و بخشاینده و باتمیز و هوشمندند و هر خوی نیکی را که دیگر مردمان جهان از دست داده‌اند، اینان دارا هستند».

در شاهنامه نیز، در جایی که ویژگیهای سه پسر فریدون بازگو می شوند، در باره ایرج که نماد ایران است، می خوانیم:

دگر کهن‌ترین مرد با سنگ و چنگ  
ز خاک و ز آتش میانه گزید

دلیر و جوان و هوشیوار بود  
کنون ایرج اندر خورد نام تو

بدینگونه، شناسه ایرانی که با نماد ایرج همراه می شود، از آغاز با میانه روی شناخته می شود. میانه روی میان اندیشمندی و احساس، میان دوراندیشی و دلاوری، میان معنوی بودن و گیتیایی بودن. سده ای پس از فردوسی، نظام الملک، سلطان سلجوقی همروزگاران خویش را به میانه روی که "سنت ملکان عجم" بوده است فرا می خواند هنگامی که می نویسد: «دیگر وظیفه شاه، میانه روی و دوری از حرص و طمع و افراط و تفریط است».

با گذشت زمان، ایران ویج برای آریاییان، تنها یک خاستگاه جغرافیایی نبود بلکه سرزمین مینوی (غیر حسی) بشمار می آمد که آرمانشهر و سرزمین آرزوهای آنان شد. « هفت اقلیم را بر ستارگان به ترتیب هفتگانه به ترتیبی که در فلک جای دارد تقسیم کرده‌اند: اقلیم چهارم (ایران) از خورشید است که به فارسی خورشاد است و از جمله نامهای آن آفتاب است و برج آن اسد است». این همان نگاهی است که ایران‌شهر را دارای سرشتی



سپنتایی (قدسی) می داند بدانگونه که جایگاه ایران‌شهر را جایگاه میانی و مکان خورشید می داند و شش سرزمین دیگر را سیاره های دیگر منظومه خورشیدی، یعنی تیر، ناهید، زمین، بهرام، کیوان و اورمزد می انگارد. همچنان که گفته شد شاید این در میانه جای گرفتن ایران‌شهر، گوشه چشمی به نهادینه شدن خوی میانه روی در ایرانیان نیز داشته است. در این پیوند، در کتاب چهارم "دینکرد"، در باره یکی از معانی "پیمان" یعنی میانه روی، می خوانیم که « ایرانیان همواره میانه روی را ستوده و افراط و تفریط را نکوهیده‌اند. فیلسوفان در روم، دانایان در هند، آگاهان در جاهای دیگر، بالاتر از همه چیز، زبندی و چیرگی در گفتار را ستوده‌اند. فرزنانگان ایران، میانه روی را پسندیده‌اند».

همچنان که گفته شد، در نوشتارهای ایرانی، ایران‌شهر در دایره میانی جهان جای گرفته و شش کشور دیگر به شکل شش دایره پیرامون آن را گرفته‌اند. خاستگاه این ساختار، می تواند اوستا باشد که در آن جهان دربرگیرنده هفت کشور است. در بخش نهم کتاب بُندیهشن نیز همین بخش بندی دیده می شود. در بخش شانزدهم بُندیهشن، از هفده سرزمین در ایران‌شهرنام برده شده است که پراچترین و گرمی ترین آنها "ایرانویج" است. بر پایه این بخش از بُندیهشن، دو سرزمین از میان هفده سرزمین ایران‌شهر دارای مردمان انبرانی هستند که یکی هندوستان و دیگری سرزمین تازیان است.

ایران ویج، میهن تیره های ایرانی، فریافتی مینوی داشت که جلوه گاهی از آرمانشهر ایرانی با همه آرزوها و ارزشهایش بود. این سرزمین آرمانی از استوره بیرون آمد و در بزنگاهی از تاریخ، دارای مرزهای جغرافیایی و سپس هستی سیاسی گردید.

این فرآیند، بسیار پیش از ساسانیان آغاز شده بود ولی با برآمدن ساسانیان، به پختگی و بالندگی رسید و نمود بیرونی یافت و حتی برای جهان انیرانی (غیر ایرانی) نیز مفهومی جاافتاده شد. از اینرو برخی کارشناسان همچون جواد طباطبایی نگرمان ایران‌شهر را گفتاری از گوهر فلسفه تاریخ می‌دانند.

در برخی از نوشتارهای کهن ایرانی، برای ایران، ویژگی‌هایی که معمولا به جانداران داده می‌شود، داده شده و بدینگونه ایران دارای جان و روان انگاشته شده است. یکی از این نمونه‌ها، "اشتات یشت" اوستا است که از آن، مفهومی والا تر و پیچیده تر از مفهوم صرفا جغرافیایی برای ایران، دریافت می‌شود: «فر ایرانی، اهریمن پر گزند را شکست دهد، خشم خونین درفش را شکست دهد، دیو غفلت و خواب آلودگی را شکست دهد، یخبندان درهم افسرده را شکست دهد، دیو خشکسالی را شکست دهد، سرزمین های آنبران (غیر ایرانی) را شکست دهد». در برگردانی اندک متفاوت با آن، اینگونه از "فر ایرانی" یاد شده است: «اهورا مزدا گفت که فر ایرانی را آفریدم تا به آسانی خرد بدست آورد، بر آز پرور گردد، دشمن و اهریمن تبهکار را بشکند، دیو خشم و خونریزی را بشکند و سرزمینهای نا ایرانی را بشکند. درود بر فر ایرانی».

در کتاب بُندیهشن از آثار برجای مانده به زبان پهلوی که دارنده آگاهیهای ارزشمندی از استوره‌ها و جهان بینی ایرانی است، آمده است که هر سه سال، شماری از انیرانیان (غیر ایرانیان) که بدخواه ایران هستند بر سر البرز کوه گرد می‌آیند تا به ایران‌شهر آسیب و گزند برسانند ولی پرنده ای به نام "چَمروش" به یاری ایران می‌شتابد و آن انیرانیان را چون دانه‌هایی که توسط مرغان برداشته می‌شوند از سر البرز کوه برمی‌دارد و از

میان می‌برد. بدینگونه آرامش خیال را به ایرانیان باز می‌گرداند. در همان دفتر گزارش می‌شود که «پس از اینکه فر از کی کاووس دور گشت، ایران‌شهر بدست "زین گاو" که از تازیان بود و به شاهی ایران‌شهر رسیده بود و همچنین افراسیاب تورانی، ویران گشت تا اینکه رستم با نجات ایرانیان و شکست دشمن، به آبادانی ایران‌شهر پرداخت».

آنچه برای ایران‌شهر رخ می‌داد پیوسته نگرانی در ایرانیان پدید می‌آورد: «آنگاه که افراسیاب بیرون رانده شد و کشور به "زو" واگذار گردید، ایران‌شهر مانند پیری رنجور بود. زو آن را در حالی که چون عروسی زیبا و رعنا گشته بود، به قیقاد سپرد. این از بخیلی دنیا بود که به کسی چون زو با همه بزرگواری و دادخواهی و نیکخواهی برای مردم پنج سال پادشاهی داد و افراسیاب را با همه ستمگری‌ها و بیدادها و بدکرداریها که بر مردم و شهرها روا می‌داشت، چهارصد سال شاهی داد».

اندیشه و یادمان ایران‌شهر آن اندازه در نزد مردم ریشه دار بود که اسکندر مقدونی پس از اشغال ایران، برای کاهش نگرانی ایرانیان (و در پیامدش، کاهش ناسازگاری آنان با فرمانروایی خودش)، ماندگاری ایران‌شهر را با وجود از میان رفتن هخامنشیان، به ایرانیان مژده می‌دهد:

بدانید که امروز دارا منم همان است ایران که بود از نخست  
گر او شد نهان، آشکارا منم  
بباشید شادان دل و تندرست

تنها نگهداشت مرز و بوم ایران‌شهر شایان اهمیت نبود بلکه از سرشت و گوهر ایران‌شهری آن نیز می‌باید پدافند می‌شد. از همان آغاز، ایرانیان به تهاجم فرهنگی "انیرانیان" بدین و بدگمان بودند و در پی راهکاری برای ایستادگی در برابر باورها و آیینهای بیگانه برآمده بودند. در دینکرد، نه تنها یک دولت و یک درفش در ایران‌شهر برپاست بلکه داد و آیین ایرانی پشتوانه ماندگاری و شکوفایی آن است: «هرگاه ایران‌شهر بن پاره‌های خود را دارا باشد که اینانند: داد آریایی و آیین مزدایی، مهماندار مینوی نیک است. ایران‌شهر، آراسته، ویراسته، پراسته، پاک، زیبا و خوشبو و لبالب از شادمانی می‌شود درست به مانند اندامی که از راه همه گونه خویش سامان دهنده میانه روی به تندرستی پایدار رسیده باشد. هرگاه بن پاره‌های بیگانه فرمان برانند که اینانند: همه خوی‌های انیرانی و بدآیینی، ایران‌شهر آسیب دیده و آشفته کار و بدبخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می‌شود درست به مانند اندامی که از راه همه گونه



خویش، سخت نابسامان از گزافه خوری یا کمبود، به بیماری دچار آمده است».

نویسندگان کتاب دینکرد سوم، برگرفتن آیین و قانون انیرانی را برای ایران به مانند خوراک می‌دانند که به پیکر آدمی فرومی‌رود و با آن هماهنگی ندارد و تن انسان با آن خوراک دچار کمبود و یا افزایش بی‌رویه عنصری می‌شود که زیانبار است. به زبانی دیگر، قانون و آیین نیک بختی کشور را به همراه خواهد داشت که ریشه و سرچشمه اش در همان سرزمین و از سرشت مردمانش باشد. در پی آن، دینکرد می‌افزاید که دلیل زوال و فروپاشی دیگر سرزمینها نیز، نا هماهنگی و گسست میان گوهر مردم با آیینی که بر آنان استوار گشته، بوده است. نمونه‌هایی چون مسیحیت برای رومیان، یهودیت برای ترکان "خَزَری" و مانویت برای ترکستان آسیای میانه، نشانگر شکست تیره‌هایی است که داد و آیین بیگانه را بر خویشتن فرمانروا نمودند که به از هم گسیختگی و فروپاشی آنان انجامید.

در روایات پهلوی، در باره "کنگ دژ" که سیاوش آن را ساخت و کیخسرو، آن را از تورانیان باز پس گرفت، می‌خوانیم که: «ساکنان کنگ دژ که در شادی و سربلندی و دینداری و پاک‌بسی می‌بردند به ایران‌شهر باز نمی‌گردند مگر هنگامی که پشوتن (پسر گشتاسپ و برادر اسفندیار و فرمانده کنگ دژ) آنان را برای جنگ با دشمنان ایران‌شهر بدانجا کشاند». ایران‌شهری که با وجود "فر ایرانی" از هستی یک جغرافیای بیروح، بیرون آمده و جان و روان یافته، دلواپسی و نگرانی پیوسته ایرانیان را به دنبال خود داشته است. به "زامیاد یشت" اوستا نیز می‌توان نگاه کرد. آنجا که می‌گوید: «هرگاه انیرانیانی چون آژی دهاک (ضحاک) و افراسیاب بر "فر ایرانی" دست یابند،



دیگر نشانی از ایران و ایرانی و زندگی و آبادانی بر جای نخواهد ماند». در "آبان یشت" نیز، افراسیاب با آوردن پیشکش، از آناهیتا می‌خواهد که به آن "فر" که مال ایرانیان است، دست یابد ولی آناهیتا او را در رسیدن به آرزویش کامیاب نمی‌کند. همچنین، هنگامیکه پسران "ویسه" تورانی، از آناهیتا درخواست دریافت "فر" می‌کنند تا سرزمینهای ایرانی را یک به یک شکست دهند و بر زمین زنند، باز هم آناهیتا از دادن فر به آنان خودداری می‌نماید.

بدینگونه، ایران نه تنها از تیره‌ها و یا دودمانهای ماندگار در آن که از سرزمینی سپنتایی و شاید هم استوره‌ای، نام خود را دریافت نمود. بدینسان، هستی و ماندگاری آن وابسته به هیچیک از دولتها و تیره‌های چیره بر کشور نبود. هیچ یک از دودمانها و تبارهای چیره بر ایران از مادها و هخامنشیان گرفته تا پارتیهای اشکانی و ساسانیان (به این فهرست می‌توان کیانیان نیمه تاریخی را نیز افزود) در پی گذاشتن نام خود بر روی این سرزمین نبوده‌اند. ایرانی بودن در پناه یک شهریاری ساخته نشده و ماهیت خویش را از دولت فرمانروا دریافت نکرده بود. وارون آن، آگاهی از دریافت و شناخت شناسه ایرانی در میان مردم این سرزمین، بنیادی ترین مایه پیوستگی و همبستگی آنان در زیر چتر نادیده ایرانشهری بوده است. بدین دلیل، نظامهای فرمانروایی، خود را شهریاری انباشتی که با ویژگی "ایرانی‌اش" از جهان پیرامونش (انیرانی) متمایز می‌شد، می‌دانستند. بدینسان، ایرانیان، جهان را دربرگیرنده دو بخش ایرانی و انیرانی می‌دیدند که همانند نگاه یونانیان به بخش نمودن جهان به یونانیان و بربرها (غیر یونانیان) بود.

در بزرگترین فرهنگ نامه و شناسنامه ایرانی، شاهنامه، ایران آشناترین نامی

است که خواننده با آن روبرو می‌شود. واژه "ایران" بیش از هشتصد بار در سراسر شاهنامه آمده است. افزون بر آن، شمارگان پدیدار شدن واژه "ایرانیان" نیز در این دفتر، بسیار بالاست. برای ردیابی هویت ایرانی در استوره، می‌توان به داستان فریدون و پسرانش در شاهنامه نگریست.

فریدون پیش از مرگش، بر آن می‌شود که سرزمینهای زیر فرمانش را میان سه پسرش بخش کند و پس از آموختن آنان، بهترین بخش از جهان زیر چیرگی اش را که سرزمین ایران است به "ایرج"، کوچکترین پسرش که نماد "هوش و فرهنگ و رای" است، واگذار می‌کند. بدینگونه ویژگیهای ایرج، صفات تبار ایرانی و فروزه‌های شناسه ایرانی می‌شود. برادران ایرج یعنی "سلم" و "تور" که به او رشک می‌ورزند، به چشمداشت چنگ انداختن به "ایران"، ایرج را می‌کشند و کشمکشها و دشمنیهای ژرف و پیوسته میان "روم" و "توران" و ایران را پدید می‌آورند. بدینسان، فریافت "ایران" با فریافت "انیران" همزمان زاده می‌شوند و از همان نخست، نگرانی دسیسه بیگانگان (انیرانیان) بر علیه ایران، در ژرفای یادمان همگانی ایرانیان جای می‌گیرد.

نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را سزید  
دگر تور را داد، توران و چین ورا کرد، سالار توران زمین  
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید مر او را، پدر، شهر ایران گزید

پس از کین خواهی ایرج توسط منوچهر از تورانیان، پشنگ به افراسیاب سفارش می‌کند که به توران کمر مایه بسنده نکند که در آن جز شهرکی ناچیز نخواهد یافت. به ایرانشهر دست اندازد که آنجا است مایه سرافرازی و آنجا سرور و نخبه و نگین کشورها در مال و درآمد و گنج و مکننت است. اینجا، روی دیگری از برجستگی ایرانشهر در برابر هم‌آوردانش آشکار می‌شود: پدیده شهرنشینی در برابر کوچ نشینی. پشنگ بدرستی دریافته بود که برای ساختن تمدن و برپایی دولت نیاز به یکجانشینی و بخش نمودن پیشه هاست. در کوچ نشینی، نه می‌توان آسودگی و رفاه ساخت و نه دولتی پایدار و تمدنی ماندگار. همچنان که پیشتر یادآوری شد، در مهر یشت اوستا، به نام "اَرَیَو" شَیَم" به معنای نشیمن گاه آریایی برمی‌خوریم. شَیَم از ریشه نشیمن کردن است. یکجا نشینی و کوچ نکردن از بار معنایی این واژه بسیار روشن است.

در بخش کیانیان شاهنامه نیز، ایران فراتر از مفهومی تباری و دینی آمده است. برای نمونه، کیخسرو، شاه آرمانی ایران، پس از آرام کردن مرزهای کشور و نوسازی ایران و فراهم کردن امنیت اجتماعی، تازه به پایتخت نوین خود (استخر فارس) می‌رود تا تاجگذاری کند:

به اصطخر شد تاج بر سر نهاد به جای کیومرث و جای قباد  
شد آراسته ملک ایران بدو قوی گشت پشت دلیران بدو

در پیشگفتار شاهنامه ابومنصوری که از کهن ترین نثرهای برجای مانده زبان پارسی است، مرزهای جغرافیایی ایرانشهر اینگونه مشخص شده‌اند: «و ایران شهر از رود آموی است تا رود فرات و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و ازین هفت کشور، ایرانشهر بزرگوارتر است به هر هنری». این بزرگوار دانستن ایرانشهر، در دفتر دیگری

هم به چشم می‌آید: «علم به وقتی در مردمان یونان بود و ایشان در این فضیلت معروف بودند و ایشان را فهم های تیز و هوش بود و پس از آن بگشت به مسلمانان و از پیش از هر دو قوم، فضیلت در ایرانشهر بود».

مسعودی از هفت ملت بزرگ جهان و جلوتر از همه آنان، از ایرانیان یاد کرده و زیستگاه ایشان را از بلاد "چال" (همدان، زنجان و کرمانشاه) و آذربایجان و ارمنستان و اران (جمهوری کنونی باکو) و بیلقان و دربند قفقاز تا خراسان و سیستان و دیگر مناطق جنوب و باختر برشمرده و از همبستگی زبانی همه این سرزمینها سخن می‌گوید. ابوریحان بیرونی، ایرانشهر را نام جامع همه سرزمینهای ایرانی از عراق و فارس و جبال و خراسان دانسته است.

هنگامی که در آغاز "کارنامه اردشیر بابکان"، از بخشهای دویست و چهل گانه ایرانشهر سخن رانده می‌شود و اردشیر از خویشتن به عنوان "شاه شاهان ایران" یاد می‌کند، نمای بسیار روشنی از بودن فرمانروایی های کوچکی در همبستگی ایرانشهر بزرگ به ما می‌دهد که همسانی آنان در شناسه ایرانی آنهاست. بنابراین کار بزرگ اردشیر نه پدید آوردن اندیشه ایرانشهر که برکشیدن و گستراندن آن از دامنه نژادی، فرهنگی و زبانی به دامنه سیاسی می‌باشد.

خود واژه ایران نه تنها در عنوان اردشیر بابکان، "شاهنشاه ایران"، نمایان می‌شود بلکه در عنوانهای کشوری و لشکری دوره ساسانیان نیز چون "ایران دبیربُد"، "ایران آمارگر"، "ایران آنباربُد" و "ایران اِسپهَبُد" جلوه گر می‌شود. اندیشه آنچه اردشیر

بابکان "ایران‌شهر" می‌خواند حتی در نیمه دوم دوران اشکانی نیز کم و بیش به در دستور کار شهریاران آن روزگار جای داشت و برخی از شاهان اشکانی گامهایی در راستای رسیدن به این آرزوی بزرگ برداشته بودند.

در "نامه تنس"، مرزهای ایران‌شهر اینگونه شناسانده می‌شوند: «میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه ایران (ارمنستان کنونی) و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران (بلوچستان)، و از آنجا تا کابل و تخارستان». ابوریحان بیرونی ایران‌شهر را از یک کران تا کران دیگرش چنین برمی‌شناساند: «از زمین چین و تبت و ختا و ختن و شهرهایی که به میان آنست و بر کوههای کشمیر و بلور و وُخان و بدخشان بگذرد سوی کابل و غور و هری و بلخ و تخارستان و مرو و کوهستان و نیشابور و توس و کومش (سمنان) و گرگان و طبرستان و ری و قم و همدان و موصل و آذربادگان ...».

"حمدالله مستوفی"، ایران‌شهر را اینگونه بر روی نقشه، نشان می‌دهد: «و اما حدود ایران زمین: حد شرقی ولایات سند و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم ... و حد غربی ولایات روم و نیکسار و سپس شام، و حد شمال ولایات روس و چرکس و دشت خزر که آن را نیز دشت قیچاق خوانند و آلان و فرنگ است... و حد جنوبی از بیابان نجد است که به راه مکه است و آن بیابان را از طرف یمین با ولایت شام و از طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است پیوسته است و تا ولایت

هند می‌رسد». "ابن بلخی" نیز بر هویت مشترک سرزمینهای میان آمودریا تا رود فرات پافشاری نموده و می‌نویسد: «در روزگار ملوک فرس، پارس، دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و از حد جیحون تا آب فرات را بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان».

در برخی از نوشته‌ها، "عراق" به عنوان دل ایران‌شهر، شناسانده شده است. "ابن خردادبه" در این

"لغت الفرس" اسدی توسی هم می‌توان خواند: «ایران نام عراق است و عراق از ایران معرّب است».

در نمونه‌هایی که در کتابهای "ابن خردادبه" و "قدمه" و "ابن رسته" و "ابو حنیفه دینوری" و "تبری" و "خوارزمی" دیده می‌شود، آشکارا "عراق" معرّب "ایران" شناسایی می‌گردد. "ازهری" هم در "تذهیب اللغة" می‌نویسد که عراق، عربی شده واژه ایران است. در این زمینه، حتی در مواردی، شاه ایران ساسانی را پادشاه عراق هم گفته‌اند: «لقب پادشاه عراق که عامه او را کسری می‌خوانند، شاهنشاه است». شاید گویشی در ایران بوده است که واژه "ایران" را "عراق" می‌گفتند و به همین گونه همان نام برجای مانده است.

از سوی دیگر، دیدگاه دیگری نیز در پیوند با اینکه عراق "قلب ایران‌شهر" خوانده شده است، وجود دارد. در "نزهت القلوب"، حمدالله مستوفی نوشته است که شهرهای عراق را شاهان ایرانی بنیاد نهاده‌اند: «کوفه را هوشنگ پیشدادی، "انبار" را لُهراسپ کیانی، "خُلوان" را قباد ساسانی، "رومیه" را انوشیروان، سامره را شاپور دوم ساسانی، مداین را تهمورث پیشدادی و "حیره" را "نعمان بن منذر" برای بهرام گور ساختند. از اینرو، عراق را دلِ ایران‌شهر خوانده‌اند».

باره، می‌نویسد: «قسمتی که ایران‌شهر نامیده شده نسبت به سایر قسمت‌های این سرزمین همانند سینه است در کالبد انسان، و آن قسمتی که آسورستان خوانده می‌شود، نسبت به سایر اقسام ایران‌شهر مانند قلب در سینه می‌باشد. در زمانهای پیشین سرزمین سورستان را که همان "سواد" باشد، "دل ایران‌شهر" می‌خواندند». چون ایران را در دوره کهن، ایران‌شهر می‌گفته‌اند و برخی از نویسندگان و تاریخ نگاران به جای "ایران‌شهر" در نوشتارهای عربی، واژه "عراق" گذارده‌اند، از اینرو برخی به نادرستی گمان برده‌اند که "عراق" مُعَرَّب "ایران‌شهر" است در حالیکه معرّب "ایران" است. همچنین بنابر نوشته "مسعودی" و تأیید "ابن درید"، واژه "عراق" مُعَرَّب واژه "ایران" است. "ابن درید" در "جمهرة اللغة" از "اصمعی" این گزاره را آورده است: «کانت العراق تسمى ایران فعزّیها فقالوا العراق» یعنی نام عراق از ایران برگرفته شده و اعراب آن را عراق نامیده‌اند. همچنین در



# پنجاه پایه های پیشی زرتشت در نظام شکری و حکومتی پادشاهان هخامنشی

گردآوری و نگارش: فرید شولیزاده

پروردگارا بشود که فرمانروایان خوب و نیک کردار و دانشور بر مردمان فرمان ببرانند. خداوند رهبر فریفتار، هر چند که خود را پاک وانمود می کند، نمی تواند پیام آور تو [اهورامزدا] باشد. (گاتها)

آیا سیاست ورزی و سلوک کشورداری فرمانروایان هخامنشی بازتابی از بینش دینی و باورهای مذهبی آنان بوده است؟ آیا سرچشمه باورهای هخامنشیان، پیام و بینش زرتشت است؟

باید گفت که یادمان های تاریخ و آثار باستانی، وجود آتشکده ها را نشان میدهند که از روزگار باستان در سرزمین مادها یافت شده و با آتشکده های روزگاران پس از آن بویژه هخامنشیان همانندی بسیار دارد. پیرامون باورهای مادها آثار نوشته آئینی در دست نیست و تنها میتوان به یادمان های باستانی، گور دخمه های با سنگ نگاره های آپریگون آتش و نام های برخی از رهبران و فرمانروایان مادی نظیر «فراورتن» و «خستر» که نام های سپندینه امشاسپندان در اوستا هستند، اشاره کرد. برپایه این گمانه ها شکی از آیین مزدیسنا در میان آنها از جمله طایفه مغان مادی نفوذ و گسترش داشته است. «پروفسور ادوارد مایر» با توجه به رایج بودن واژه «مزدکو» در میان مادها بر این باور است که دین زرتشتی در میان آنها هم نفوذ بسیاری داشته است

پیرامون مزدیسنی شمردن هخامنشیان هم دیدگاه های موافق و مخالف بسیاری شنیده می شود، اما آنچه مسلم است با توجه به روحیات دینی آنها، کیش ایشان دستکم شباهتی به آیین های بابلی و آشوری نداشته و بری از خدایان خشنماک و حسود مردمان باستانی میان رودان است

هرودت تاریخ نگار یونانی که تاریخ شناسان او را پدر تاریخ می خوانند، کیش ایرانیان را چنین توصیف می کند: آنها [پارسیان] بر پا داشتن معابد و ساخت مجسمه خدایان (بت) و ایجاد قربانگاه برای ایشان را جایز نمی شمردند و در حقیقت کسانی را که چنین کنند ابله می پندارند.

استرابو، مورخ یونانی مقیم روم در سده نخست ق.م می گوید

پارسیان مجسمه و معبد برای خدای خویش بنا نمی کنند، اما خورشید، ماه و چهار عنصر آتش، باد، آب، خاک احترام و تقدیس بسیاری در

نزد آنها دارد

یکی از خرده های که برخی پیرامون مزدیسنی شمردن هخامنشیان پیش می کنند، یاد نکردن از نام زرتشت در سنگ نوشته های هخامنشی و اختالف در روش تدفین فرمانروایان هخامنشی با مغان و بهدینان است؟

هرودت گزارش می دهد که مغان درگذشتگان خود را به سنگ می سپردند [آئین استودان گزاری] ولی گروهی دیگر از ایرانیان، مرده های خود را یا ماده ای موم مانند پوشانده و سپس دفن می کردند

دیوژن لرسیوس گزارش می دهد که پس از زرتشت دوران درازی تا حمله الکساندر (اسکندر مقدونی) به نجد ایران، مغان پیشوایی دین وی را بر دوش داشتند.

آنچه روشن است در گاتها سخنی پیرامون تدفین مردگان به میان نیامده و در این مورد که پیکر در گذشته را به سنگ بسپارند (استودان) و یا دفن کنند و یا روشی دیگر دستوری نیست. در فرهنگ زرتشتی ریمن و آلوده شدن بدن زنده گان در اثر لمس پیکر [مرده] و البته سپند شمردن چهار عنصر باد، آب، خاک و آتش سبب میشده تا در تدفین مردگان همواره روشی مد نظر باشد که کمترین ناپاکی و گزند را به انسان های زنده و عناصر تشکیل دهنده طبیعت وارد سازد

نقد این سخن که کسانی یک بذر افشاندن از پیام زرتشت و باورهای بنیادین مزدیسنا در رها می کنند و گفتمانی درجه چندم از مذهب را دست مایه سخنان خویش می سازند از حوصله ی نوشتار ما خارج است.

شاید طرز به خاک سپاری هخامنشیان به ظاهر از نگاه گروهی بطور مستقیم شبیه آداب مغان و مبتنی بر شریعت زرتشتی نبوده است. [که جای بحث بسیار دارد و آن خود نوعی دخمه گذاری است] اما این دلیل بر غیر زرتشتی بودن پادشاهان هخامنشی نیست.

این ایده که خداوند و حقیقت یکی هستند، یک جهش در اندیشه انسانی بود که نخستین بار توسط زرتشت به جامعه بشری آموزش

داده شد، زمانی که داریوش هخامنشی در سنگ نوشته های خود «اهورامزدا» را بعنوان خالق آسمان و زمین گرامی میدارد، در واقع

پیوند نزدیک خود با بینش زرتشت نشان میدهد

در سروده های زرتشت به طور روشنی اهورامزدا تنها حقیقت و آفریننده همه هستی معرفی شده. داریوش در برداشت عقیدتی خویش به هات ۴۴ از گاتها نظر داشته که زرتشت هستی و هر آنچه در آن است را آفریده، اهورامزدا شمرد و او را آگاه بر همه چیز دانسته است.

داریوش در سنگ نوشته هایش، مغز سخن هات های (۲۱۱۲) و (۲۳۱۳) گاتها را نیز به روشنی منعکس ساخته است.

داریوش شاه در نقش رستم می گوید: «خدای بزرگ است اورمزد (اهورامزدا) که زمین را آفرید و سپهر را در بال پدید آورد و انسان را آفرید، که خوشبختی را برای انسان ها ایجاد کرد، که داریوش را شاه کرد، شاهی از شاهان و سرور مردمان بسیار

ای بشر آنچه فرمان اورمزد است نباید بر تو گران آید، راه درست را از دست مده و زور و جبر بکار مبر، همه موفقیت ها و کنش های من، مرهون یاری اورمزد است. اورمزد مرا یاری کرد که آنها را به انجام برسانم. اورمزد مرا حفظ نماید و سرزمین و مملکت مرا از زیان نگهداری کند. همه اینها را من به توجه اورمزد واگذار می کنم. بشود که او مرا رستگار [=نیک بخت] سازد

ای مردم احکام اورمزد که به شما رسیده ترک نکنید و از راه درستی و راستی رو مگردانید

بیستون (بهستان = بغستان): «داریوش شاه گوید، به توفیق اورمزد من پادشاه هستم. اورمزد این حکومت را به من بخشیده است. این است مملکی که در تسلط من است. به توفیق اورمزد من بر آنها پادشاه شدم آنچه را من به انجام رساندم به تنهایی و به خواست اورمزد بجا آوردم. اورمزد مرا یاری کرد زیرا که من عهد شکن نبودم و دروغگو و ظالم نبودم. خانواده من کار خود را کامل ساختند بوسیله ملتی قانون شناس و بواسطه آنکه دروغ و ظلم را بر افکندند. تو ای کسی که در آتیه در اینجا سلطنت خواهی کرد، دروغگو و سرکش را مپرور بلکه آنها را تباہ ساز.

...در آرامگاه داریوش بزرگ، پروفسور هرتسفلد کتیبه ای کشف کرد که مضمون آن چنین است: «چنین گفت داریوش شاه ... راستی را دوست داشته ام و از ناراستی پرهیز کرده ام. اراده من بوده که هیچ بی عدالتی به یتیم و بیوه زنی نشود و هر گاه در موردی بی عدالتی به یتیمان و بیوه زنان شده باشد اراده من نبوده است. من جدا» دروغگو را تنبیه کرده ام.

در کتیبه های داریوش عالم بسیار مشخصی وجود دارد که او به مسئله ی (...) و او را که زحمت کشیده است به سزا پاداش داده ام وحدت وجود و اصل راستی مداری برخاسته از پیام اشو زرتشت (کامل) آشنا بوده و در بسیاری از موارد از سرچشمه های آموزهای آن وخشور سیراب شده. به نسبت افکار خرافاتی رایج در آن روزگار برداشتی که داریوش در کتیبه هایش ارائه می دهد برای آن دوران بی سابقه است حتی دین یهود [با توجه به تقسیم بندی قدمت بخشهای عهد عتیق] در آن دوران دارای چنین مشخصاتی نبوده است. باور به فلسفه ی پوآلریته برخاسته از هستی شناسی زرتشتی که برآیند آن اهمیت زیاد به نظام راستی و مبارزه شدید بر علیه دروغ و سستی و حيله و فریب است. ایمان کامل به اهورامزدا و احکام او، توجه به یتیمان و بیوه زنان و شمامت ستم و بی عدالتی بیانی شبیه به پروسه خلقت در هات (۴۴) گاتها، فقط از پیام اشو زرتشت می توانسته متأثر باشد. دستور دکتر مانکجی دهال در اثر (Zoroastrian Civilization) [تمدن زرتشتی] در این باره به تفصیل سخن گفته و با ستودن روش کشور داری گرانسنگ کوروش و داریوش معتقد است که آنها تحت تأثیر مستقیم آموزهای زرتشت چنین برخوردی یافتند و سیاست آنان عین دیانتشان بوده است. این مسئله حتی تا بدانجا پیش می رود که داریوش شاه در سنگ نبشته های خویش میزان و معیار تفکیک میان خود و دشمنانش را مقوله ی دین قرار می دهد. چنان که در سطر (ستون) پنجم کتیبه بیستون می



فرماید: «آن خوزیان بی وفا بودند، و اهورامزدا از طرف آنان پرستش نمی شد (من) اهورامزدا را می پرستیدم. به خواست اهورامزدا هرطور میل من (بود) همانطور با آنها کردم. آنکه اهورامزدا را پرستد، چه زنده چه مرده [=چه در عالم گیتی چه در عالم مینو]، برکت [=نیک بختی] از آن او خواهد بود.» مقوله در یک راستا بودن سیاست و دیانت فرمانروایان هخامنشی را در قسمتی از کتیبه دیوان خشایار شاه ترجمه هرتسفلد نیز

نا امنی و نا آرامی حاکم بود پس ... می توان مشاهده کرد: «چنین گفت شاه خشایار، چون من به شاهی رسیدم در این سرزمین ها اورمزد به من کمک کرد، بنا به اراده اورمزد این سرزمین ها را آرام کردم و بجای خود نشاندم. در این سرزمین ها مکانهایی بود که قبال» دیوان پرستش می شدند [دایودانه = خانه دیو = معبد دیو] من این خانه های دیوان را ویران ساختم و فرمان دادم که دیوان دیگر نباید پرستش شوند [در ترجمه ای دیگر: به اراده اورمزد من آئین دیو پرستی را از ریشه برکندم] آنجا که قبال» دیو پرستش می شد من پرستش اورمزد را اعالم کردم آنچه به برزمین [=برسم] و ارته [=اشه] بد عمل شده بود من درست کردم. [ترجمه ای دیگر: من پرستش اهورامزدا را برقرار کردم مطابق با راستی و آداب شایسته] آنچه را من انجام دادم به اراده اورمزد بود. اورمزد به من کمک کرد تا به انجام این کارها موفق شوم.» کتیبه های این پادشاهان از یک روح عمیق دینی برخوردار است، سخنانی که ردپای معنوی تعلیمی نیرومند در پس آن مشهود است، سخنانی که برای قدرتمندان سومری، عیالمی، آشوری و بابلی یکی ناآشنا و غریبه بوده است. از آنجایی که نام اهورامزدا اولین بار از جانب اشو زرتشت اعالم شده است و با آنجا به کتیبه های داریوش و جانشینان او که همه جا از اهورامزدا بعنوان خالق و هستی بخش نام برده اند مسلم می نماید که مزدیسنی بوده اند زیرا خداوندی که پاسدار حق و راستی و حقیقت است و دروغگوای و مخالفین راستی را پادافره می دهد تنها اهورامزدا است. داریوش علت توجه و مرحمت اهورامزدا به خود را دعا خواندن و تقدیر قربانی و اجرای مراسمات ماللت آور مخصوص و طولانی نمی داند بلکه مباحثی را پیش می کشد که از آموزه های اوستایی است: «من عهد شکن، دروغگو، ستمگر و فریبکار نبودم. نه دروغگو را تحمل کردم و نه حاکم ستمگر را، من اینها فقط برداشت کسی میتوانم باشد که در آن ادوار تاریک تاریخ با پیام ... مطابق راستی و درستی [آشه وهیشتا] حکومت کردم روح بخش زرتشت آشنایی یافته باشد. گروهی مطرح می کنند که چرا اگر هخامنشیان مزدیسنی بودند پس نامی از اشو زرتشت در کتیبه های خود نبرده اند؟؟ این که نام اشو زرتشت در کتیبه های شاهان هخامنشی برده نشده است به هیچ وجه دلیل غیر زرتشتی

بودن آنها نیست. حتی سالتین مسیحی و بسیار مؤمن قرون وسطی نیز، به پایه گزار دین [عیسی مسیح و یا حتی پائولوس] در اعالمیه های خود کوچکترین اشاره ای نکرده اند و همان طور که امپراتور مشهور هند آشوکا که یک بودایی دیندار و شاه مذهبی مسلم ابداء» جای تعجب نیست که در کتیبه های هخامنشی ... بود، نام بودا را فقط یک بار ذکر می کند که آن هم نیاز ادبی و واژگانی است نامی از زرتشت برده نشده زیرا همه انسانهای مومن موفقیت خود را مرهون لطف خداوند قادر متعال می دانند نه پیام آور وی! زیرا پیامبران وسیله و راهنما هستند، نه خود هدف [=حقیقت]. این واقعیت که در هیچ یک از سنگ نوشته های شاهان در این دوران نامی از زرتشت برده نشده چیز خاصی را ثابت نمی کند، حتی در دوران ساسانی که دین مزدیسنی در ایران در اوج شکوه خویش قرار دارد و یگانه کیش رسمی شاهنشاهی است، می بینیم که شاهان کتیبه های خود را با نام اورمزد یکتا آفریدگار هستی آغاز می کنند و نه نام و یاد اشو زرتشت، اغلب آنهاپی که روی تاریخ دین زرتشتی تحقیق کرده اند به این نکته ظریف دقت نکرده اند که نام پیامبران در تاریخ در نام خدای ایشان مستتر بوده و با ذکر نام خداوند در گویش آن پیامبر در واقع بطور غیر مستقیم از او نام برده می شود، در سخنان موسی کلیم هلا این پیوهه است که متجلی است نه خود وی، همان گونه که در گاتها سخن از عظمت و بزرگی و پای اهورامزدا است و زرتشت چون بشری مانند دیگر افراد معرفی شده که از جانب خداوند به او کالمی شیرین و خردی پاک عطا شده تا مردم را به راه خداوند یعنی راستی و درستی دعوت کند. در سراسر گاتها در کلمات این بزرگمرد مزداپرستی فروتنی و تواضع آشکار است، در گاتها زرتشت محو در وجود اهورامزدا است، پس نباید انتظار داشت که داریوش و کوروش و دیگر پادشاهان مؤمن مزدا پرست تاریخ ایران در نوشته های خود نام زرتشت را برپند بخصوص که حدود 10 قرن هم از ظهور آن پاکمرد گذشته بود، آنها با ذکر نام اهورامزدا غیر مستقیم به نام زرتشت اشاره می کنند. اما پیامبران گنومات و ایراد انهام موبد سترپی به پادشاهان هخامنشی، اگر داریوش شاه بر علیه مغی دسیسه گر بر خاست که خود را فرزند کوروش نامیده بود، دلیل بر مخالفت او با همه مغان و البته کیش مغان [=دین زرتشتی] نیست (سرکوب مزدک که او هم یک موبد بود بوسیله خسرو قبادان نمی تواند دلیلی بر غیر زرتشتی بودن انوشیروان باشد)، گو اینکه موبدان در دربار هخامنشی و جامعه ایران دارای ارج و احترام خاصی بودند. داریوش همه جا از اهورامزدا کمک می گیرد همان خدایی که مغان پرستند و ستاینده وی بودند، سیاست هخامنشیان همواره سیاست متمایل به مغان کوروش بوده. اما پیامبران کوروش بزرگ، با توجه به آثاری که از این شهریار دادگر باقی مانده بطور خاص فرمان حقوق بشر وی به خوبی می توان در باره نظریات او قضاوت کرد و تصورات وی را بازسازی نمود ادبیات به کار رفته در آثار به جای مانده از او به ما نشان می دهد که تا چه حد عمیقی، تعلیمات زرتشت در شخصیت این فرمانروای جهانی اثر گذاشته است. پروفیسور «مولتن» نظریه آنهای را که با مراجعه به فرمان کوروش بزرگ در بابل و ذکر نام مردوک و دیگر خدایان او را پولیتست [چند خداگرا] معرفی کرده اند نادرست دانسته و می نویسد: «همان گونه که داریوش به خاطر استمالت تابعین خود از خدایان دیگر نام برده کوروش هم چنین کرده است بخصوص که کوروش در بابل و برای بابلیان سخن می گفته و اصطلاحات آنها را به کار برده است»، مولتن حتی کوروش را با نبی بنی اسرائیل داوود مقایسه کرده است که به الوهیت پیوهه معتقد بوده ولی در خارج از سرزمین پیوهه خدمت به خدایان سرزمینهای دیگر را می پذیرفت. هرتسفلد معتقد است که کوروش دادگاه عالی دادخواهی را طبق ایده اوستا بر پا داشت و داریوش هم در وصیت نامه خود بوضوح افکار زرتشت را بازگو نموده است. بخصوص در آنجا که می گوید: «من آنچه را که راست و درست است دوست دارم و از آنچه نادرست است متنفرم، دلخواه من نیست ک طبقات ضعیف از طبقات زورمند تحمل بی عدالتی این اندیشه و تعلیم زرتشت است. کوروش و داریوش به همان اندازه از پرستش دیوان و بتها متنفر بودند که معلم بزرگشان ...» کنند زرتشت، منتها ایشان در جایگاه شاهنشاه مجبور بودند برای اداره یک سرزمین پهناور و در حالی که اکثریت مردمان این سرزمینها را دیویسنا و اصنام پرستان تشکیل می دادند با احساسات مذهبی ملل تابعه خود روش غیر دوستانه ای در پیش بگیرند. ایشان مجبور بودند برای مطیع ساختن آن مردمان به زبان خودشان اشاره ای به خدایانشان کنند. شاید این برداشت پیامبران آنها غلو نباشد اگر بپذیریم هنگام دیکته کردن این قبیل جمالت زیر لب نجوا می کردند: «خدایی نیست جز اهورامزدا و بنهائی بی جان این مردمان جاهل داریوش بزرگ مایل بود که هر سرزمینی در باب شریعات به قوانین عرفی خود متکی ... فقط موجودات واهی هستند باشد) تئولراس مذهبی. (داریوش شاه در سال سوم حکومتش) 519 ق.م (به دانیان، جنگجویان و بزرگان مصر دستور داد تا قوانین قدیم مصر را تنظیم و تحریر کنند که این اقدام ده سال به طول انجامید. در سال 458 ق.م) خاخام اعظم بنی اسرائیل به نام عزرا نبی همان گونه که برای ... در فلسطین از جانب خشایار شا مامور شد تا پنج کتاب قانون موسی [پنتاتویخ] را برای جامعه یهود تنظیم نماید تمام سرزمین ها با رسوم مختلف پادشاهان هخامنشی تنظیم کتاب احوالت شخصی و شریعات را بر پایه آداب مذهبی خودشان تأیید می کردند مسلماً» می بایست برای ایرانیان هم کتاب احوالت شخصی تنظیم شده باشد پروفیسور «شدر» معتقد است که این ماموریت در زمان داریوش به مغان سپرده شد آنها هم کتاب ارجمند وندیداد [ویدودات-توی، دتو، دات] را تدوین کردند [این تدوین را باید جدا از نگارش کل اوستا در 2 نسخه بزرگ بر روی پوست گاو و به خط طال دانست]. نگارش کتاب وندیداد در زمان خشایار شاه پایان رسیده و خشایارشا مستقیماً» در کتیبه دیوان خود به آن اشاره کرده است. او در

این کتیبه افتخار میکند که دیو پرستی را از ریشه بر کنده است و قانون ضد دیوا [اشاره به کتاب وندیداد] اهورامزدا را بر پا داشته است. در زمان خشایار شاه (۴۴۱ ق.م) شاهد تحول دیگری نیز هستیم و آن گاهنمای سرزمین ایران است که در آن نام ماههای سال ریشه اوستائی گرفت. ما از ریز جزئیات زندگی داریوش بزرگ و خشایارشا طالع دقیقی در دست نداریم ولی اگر ایشان را تجسم گفتارشان در کتیبه های که از آنها بجای مانده بدانیم، باید بپذیریم که ایشان از تمام فرمانروایان تاریخ ایران زرتشتی تر و اخلاق گراتر بوده اند و افکارشان را، صادقانه بیان کرده و دیدگاههایش به پیام زرتشت نزدیکتر از افکار سایر حاکمان گذشته ایران است، اعمال کوروش نیز با رفتار های داریوش بسیار شباهت دارد و میتوان نتیجه گرفت که او نیز از پیام زرتشت متأثر بوده ولی چون اطلاعات مشروحی از افکار کوروش به ما نرسیده ما فقط می توانیم به قضاوت کلی اکتفا کنیم ولی با توجه به افکار و ادبیاتی تاریکی که در آن اعصار در اطراف ایران وجود داشته می توانیم با اطمینان بپذیریم که بن مایه های فکری کوروش و داریوش و خشایارشا فقط می توانسته متأثر از آموزه های اشو زرتشت بوده باشد. در پایان این گزیده از کتیبه های «سناخرب» و «آشوریانی پال» پادشاهان آشور که پیامون تصرف بابل و شوش از سوی ایشان صادر شده است را با متن فرمان کوروش بزرگ خطاب به بابلیان و کالم داریوش شاه در کتیبه هایش خطاب به مردم، مقایسه کنند و خود به قضاوت بنشینند: «شهر ها و خانه ها را از سنگ اول تا سقف ویران ساختم، زیر و رو کردم و با آتش سوزاندم. دیوار ها و حصارها و معابد خدایان و مناره های معابد را از آجر و گل هر چه بود از جا کندم و در نهر آرتخو سرازیر نمودم، سراسر شهر به ...» «و ایران ساختم، ویرانی کامل که بدست من انجام شد از یک سیل به مراتب بدتر بود، این خواسته من بود که تحقق یافت یک ماه ده روز خاک سرزمین شوشان را به توبه کشده و به آشور کشاندم، از کشته زن و مردشان تپه ها ساختم، استخوان های پدرانشان را از خاک بیرون کشیدم و همه را جملگی سوزاندم، معبد خدایان بزرگشان که مکانی ممنوعه بود را گشودم و از پی تا سقف نابودش کردم، مزارعشان را سوزاندم سپس دستور دادم بر خاکشان نمک و تخم گون [خارستر] پاشیدند تا لمیزرع گردد، آوای کشتار و تخریب و سوزاندن ...» موسیقی را از سرزمینشان برچیدم و چنان کردم که سرزمینشان محل زندگی حیوانات وحشی گردد ویران کردن در شمار افتخارات بزرگ این سفاکان تاریخ به شمار می رفت. حامی این ستمگران همواره خدایان دروغین، خودخواه و خشمناکی بودند که بوسیله کاهنان بی شرم، فریبکار و سوداگر به خورد بشریت داده می شدند.



هویت ملی ریشه در فرهنگ و فرهنگ ریشه در تاریخ دارد. فرهنگ هر ملتی رویهمی است از اندیشه، گفتار و کردار آن ملت که از دیرگاه و در درازای هزاره‌های تاریخ به گونه نوشتاری یا گفتاری به ما رسیده است

فرهنگ ایران از دو بخش بنیادین و گوناگون ساخته شده است:

۱- فرهنگ ایران زرتشتی با پیشینه‌ای (تاریخی) دستکم ۴۰۰۰ ساله دربردارنده سلسله‌های باستانی پیشدادیان و کیانیان و تاریخی ماد، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان.

۲- فرهنگ ایران اسلامی با پیشینه‌ای نزدیک به ۱۵۰۰ سال دربردارنده ۸۹ سلسله که بیشتر آنها ایرانی نیستند.

فرهنگ ایران زرتشتی را می‌توان از دو بخش دانست:

۱- بخش دینی: آیین اشو زرتشت که با فرنام دین بهی نیز خوانده می‌شود.  
۲- بخش تاریخی: آداب و رسوم زرتشتیان.

آیین زرتشت سازنده ی بخش دینی و اخلاقی فرهنگ ایران زرتشتی می‌باشد که بخش‌های بزرگی از آن بر پایه گاتاهای اشوزرتشت بنا شده است. گات‌ها یا ماتراها سروده‌های مینوی، اخلاقی و فلسفی می‌باشند که گویای بینش و دانش ژرف ایشان بوده و همانا آموزه‌ها و پیام او برای پیروانش می‌باشد.

گات‌ها و فرهنگ مزدایی نشان دهنده ی راه و روش به زیستی مردمان و به سازی

دودمان اسپنتمان و از نژاد آریایی است. آموزش‌های این پیام‌آور مهر و راستی برای خرسندی و پیشرفت همه‌ی مردم جهان بوده و از آن گروه و ملیت ویژه‌ای نیست.

گات‌ها و اوستا  
گات‌ها نام سرودهای خردگرا و اندیشه برانگیز اشو زرتشت و بنیاد دین بهی (زرتشتی) است. دیگر نامه‌های دینی زرتشتیان رویهمرفته فرهنگستانی از دانش و باورهای دینی ایرانیان باستان می‌سازند که اوستا نامیده می‌شود.

بهدین  
واژه‌ی بهدین به معنی کسی که بینش درونی (وجدان) نیک دارد، نامی است که در اوستا پیرو اشو زرتشت را با آن خوانده‌اند. از این رو شایسته است که پیروان این آیین (بهدینان) در بهسازی جهان و بهزیستی مردمان بکوشند. دین بهی، دین اختیار است نه دین جبر و زور. در این آیین هرکس با خرد و آزاد اندیشی می‌تواند راه زندگی و یا دین خود را برگزیند.  
« خرد راهنمای آدمی در انتخاب راه نیک و بد است. » (گات‌ها - هات 31 بند 12)

آموزش‌های اشوزرتشت  
آموزش‌های اشوزرتشت بر پایه‌های اخلاق و انسانیت و بر سه اصل اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک بنیاد نهاده شده است. در گات‌ها آمده است:  
« راه در جهان یکپست و آن راستی است. پیروی از راستی و درستی بهترین راه زندگانی است. » (گات‌ها- هات 43 بند 9) اهورامزدا

اهورامزدا ریشه، سرآغاز و نیروی زندگی و هستی و خرد باشنده در هر چیز و همه چیز، نماد رسایی یا تکامل، سرچشمه همه نیکی‌ها، بهترین و والاترین نیکی و

گیتی بر پایه سه بنیاد خلل ناپذیر و جاودانه‌ی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک می‌باشند.

آداب و رسوم زرتشتیان  
بخش تاریخی و فرهنگ ایران زرتشتی را تشکیل می‌دهد، و در جنگی با فرنام اوستا برجای مانده است، دربر گیرنده ی جستارهای گیتاشناسی، تاریخی، پزشکی، ستاره شناسی، به زیستی، بهداشت، بریست‌ها (قوانین)، نگاه بانی از زیست بوم و آشپز و همچنین ساستاری (سیاست)، سازمان دهی زندگی و شهریگری می‌باشد. دفترهایی که در این زمینه‌ها به جای مانده اند از سوی نویسندگان گوناگون و دوره‌های تاریخی گوناگون بوده و دانشنامه‌ای ارزشمند از فرهنگ ایران زمین می‌باشند. پس می‌بینیم که اوستا تنها بخش دینی ندارد بلکه نمایانگر تاریخ و فرهنگ مردمی کهن با ریشه‌ای ژرف می‌باشد.

برخی از این دفترها مانند اردای ویراف نامه، دینکرد، بن‌دهشن، وندیداد ... نشان یافته از و آفریده شده در شرایط گوناگون کدیوری (اقتصادی)، هازمانی و چه بسا سیاسی سخت زمانهای خود برای زرتشتیان بوده اند. زمان پیدایش این آثار چه بسا پیش از زمان زرتشت و بسیاری هم پس از آن بوده است.

ایران باستان و آیین زرتشت  
آیین زرتشتی برخاسته از ایران باستان است. بنابراین فرهنگ نیاکان ایرانیان خاستگاه فرهنگ و آیین زرتشتی می‌باشد. از آنجا که این فرهنگ خردگرا با پیشرفت دانش در جهان امروزی هماهنگی دارد از سده‌های پیشین همواره مورد توجه بوده است و چون با آزاد اندیشی، آزادی و شایسته سالاری سازگار است، به ویژه از دهه گذشته بیشتر مورد توجه بسیاری از دانشمندان روشن بین، دولت سالاران و سازمان‌های پیشرفته‌ی جهان قرار گرفته است. امید می‌رود چنین فرهنگی پاسخگوی نیازمندی‌های روز افزون مردمان خردمند و دل‌آگاه در جهان امروزی باشد.

بنیادهای آیین زرتشت  
آیین زرتشتی پیش از آنکه فلسفه‌ی دینی به مفهوم امروزی آن باشد، نمایانگر راه و روش‌های به زیستی است که بر پایه‌های اخلاق و معنویت بنیاد گذاشته شده و بازتابنده جهانی‌ی فرزانگی فرهیخته‌ای از سرزمین ایران به نام اشو زرتشت از

آتش، که پاک‌ترین در میان آتش‌هاست، پاک‌کننده‌ی دیگر چیزها نیز می‌باشد و همچنین از خود نیرو و گرما و روشنایی می‌تاباند. نور یا روشنایی از فوتون‌ها یا ذرات تشکیل شده است که ناب‌ترین فرم انرژی یا نیرو در همه هستی و کهکشان‌های بیکران می‌باشد. آتش و نور که از میان برنده‌ی تاریکی هستند از

سوی اشوزرتشت به نماد اهورامزدا، برترین دانش، و در جایگاه سوی نیایش برگزیده شد.

دوگانگی اخلاقی

در گات‌ها، نیکی و بدی زاییده اندیشه‌ی آدمی دانسته شده، که منش پیش‌برنده و نیک (سپنتا مینو) در برابر منش کاهنده و بد (انگروه مینو، اهریمن) است. بنابراین نه دو خدایی در آیین زرتشتی جایی دارد و نه اهریمن در برابر اهورامزدا، آفریدگار یگانه‌ی بی‌همتا گذاشته شده است.

آزادی اندیشه، اراده و گزینش آزادی ارزشمندترین داده‌های اهورایی به شمار می‌آید و هیچکس حق ندارد آنرا از دیگری بگیرد. در گات‌ها، هات 30 بند 2، اشوزرتشت مردم را در گزینش راه آزاد می‌خواند و آرزو می‌کند که مردم به یاری اهورامزدا و با خرد خود در گزینش راه نیک کامیاب گردند.

هوده‌های مردمی (حقوق بشر) آیین زرتشتی مردم را از هر رنگ، نژاد، ملیت و دینی که باشند برابر دانسته و برتری هر کسی را در نیک‌تر بودن اندیشه، گفتار و کردار می‌داند. در نامه‌های دینی بارها خرسندی، شادمانی و رستگاری مردم در سراسر جهان آرزو شده است. کورش بزرگ با پیروی از آموزش‌های اخلاقی و انسانی اشو زرتشت نخستین منشور آزادی حقوق بشر را صادر کرد. «خداوند مردم را آزاد آفرید.» (گات‌ها هات 31 بند 11)



یگانه است. آن هنجاری نیک است که برپادارنده و نگاهبان هستی است. باید دانست که برهم زدن سامان آسایشی زیان‌هایی به بار خواهد آورد که به زندگانی آسیب‌های ناخواسته وارد خواهد کرد. نمونه‌ای از آن آلوده ساختن زیست‌بوم است. خوشبختانه امروزه دانشمندان افزون بر اینکه به وجود قانون آسایشی برده‌اند، راه جلوگیری و چاره‌بسیاری از رویدادهای ناگوار را که زیان‌های جانی و مالی در پی دارند، به مردم نشان داده‌اند. باید دانست که دانشمندان هرکدام در زمینه‌ی کاری خود می‌کوشند تا بخشی از این هنجار را بشناسند. بنابراین می‌توان گفت که آشا دانش کاملی است که بر جهان فرمانروایی می‌کند. اگر مردم این دانش را بیابند و با منش نیک زندگیشان را با آن هماهنگ کنند، به بهترین زندگی دست می‌یابند.

فروهر

فروهر، سرچشمه است که در همه چیز و همه کس هستی دارد. کار آن یاری به آدمی است تا خود را بیابد و سرشت اهورایی خود را دریابد. آن را «خود برتر» هم نامند. آن نور راهنمای درونی است که راه بالا و برکشیدن مان را در زندگی بر بنیاد اندیشه، گفتار و کردار نیک می‌نمایند.

اگر بخواهیم نگاره‌ای را که امروزه فروهر نامیده می‌شود گزارش دهیم چنین می‌توان گفت:

انسان خردمند (سر) با مهر ورزی و نگاهداری پیمان (حلقه در دست)، سوار بر بالهای اندیشه، گفتار و کردار نیک، در جهان بی‌پایان (دایره بزرگ میانی) به سوی بالا و والایی در جنبش می‌شود. به زبانی دیگر از «من» به «سپنتامن» می‌تواند برسد. آتش و نور



در یک کلام «خدا» می‌باشد. اهورامزدا خود را در گیتی و زندگانی مردمان از راه فروزه‌هایش نمایان می‌سازد، همانانی که «امشاسپندان» نام دارند در چیم «همواره افزایش‌دهندگان» و آنان را بنیادهای زندگانی نیز می‌نامند و همچنین «ایزدان» که در چیم «ستودگان» هستند. امشاسپندان در رده‌ها و رویه‌های گوناگون هستی مفهوم‌های گوناگون به خود می‌گیرند. آنچه اینجا می‌آید، هسته مرکزی آنهاست:

اشا/آرتا - وهومن - خشترا

اشا، همانا آمیغ یا حقیقت است، در مفهوم چگونگی راستین هستی و همچنین راستی یا واقعیت. به آن «هنجار یا سامان هستی» نیز گویند.

وهومن، اندیشه نیک است. آن راه دریافتن آشا را می‌نمایاند. خشترا، نیروی سازنده است که می‌کوشد برای نمایان گرداندن و به هستی کشاندن آشا.

مرتو (انسان) می‌تواند با هماهنگی و هم‌سنگی و هم‌بازی همگی نیروهای نیروهای درونی خویش به آن حالتی از خرد دست یابد که ۳ پیامد زیر را برای خویش و گیتی بیافریند:

سپنتا آرمیتی - خرداد - امرداد

همانا آرامش همواره افزایش‌دهنده، شادی درونی، تن و روان درستی ... و رسایی همیشگی به سوی همه شدن و شادی پایدار.

اشا یا هنجار هستی

آشا در بینش اشو زرتشت هنجار (سامان) و به زبانی دیگر حقیقت هستی است. آن، قانونمندی است که در سراسر آفرینش بر همه هستی‌ها فرمان می‌راند. در زندگانی مردمی به آن راستی گویند. آشاهیشتا یا بالاترین حقیقت / راستی، والاترین فروزه‌ی اهورامزداست و برآستی با آن یکی و



«بهترین زندگی (خوشبختی) و زندگی بد (بدبختی) را هرکسی با دست خویش برای خودش فراهم می‌آورد.» (گات‌ها - هات 31 بند 20)

پاک نگاهداری زیستبوم در هات 32 بند 10 از گات‌ها برای نگهداشت (حفاظت) محیط زیست به عنوان یکی از بایسته‌های دینی بسیار سفارش شده است. در همه نامه‌های دینی زرتشتیان نیز پدیده‌های سودمند و زندگی بخش گرامی داشته شده، پاک نگهداشتن آنها را یکی از بایسته‌های دینی به شمار آورده‌اند.

پیام انجامین

در پایان به این نکته اشاره می‌شود که:

پیام اشوزرتشت سرشار است از

مهر و امید و شادمانی و خوشبینی



دروغکاران (بدکاران)، سفارش شده که نخست با مهر و دوستی آنها را راهنمایی کرد. چنانچه ایشان از رفتار بد خود دست نکشیدند، بایستی به سختی در برابر آنها ایستادگی و مبارزه کرد تا بتوانند آسیب برسانند. «برای پیشبرد راستی باید در برابر دروغکاران ایستادگی کرد.» (گات‌ها، هات 43 بند 13)

تازه کردن، پویایی و نوگرایی

یکی از آموزه‌های دین بهی (زرتشتی) تازه کردن، پویایی و نوگرایی بوده، به نوسازی و تازه گردانیدن جهان سفارش شده است. در این آیین واپس گرایی و ایستایی زشت بوده و نکوهیده می‌شود. در گات‌ها هات 30 بند 9 آمده است:

«ای مردم بیایید از کسانی شویم که این زندگانی را تازه می‌کنند. ای اندیشمندان، خردمندان و

آوردندگان خرسندی از راه راستی و درستی بیایید همگی هم رای و همراه با دانش درونی دارای یک آرمان شویم و آن نوسازی جهان است.»

تقدیر و سرنوشت

در بینش اشوزرتشت هر کسی سرنوشت خود را با اندیشه، گفتار و کردار خویش می‌سازد. اگر چه رفتار آدمی اختیاری است اما بازتاب آن جبری است که برابر با

هنجار آفرینش (اشا) و قانون کنش و واکنش انجام می‌شود.



ارزشمندی جایگاه انسان و زندگانی در آیین زرتشتی ارجمندی جایگاه انسان تا جایست که زنان و مردان نیک و پارسا در پیشبرد نیکی و پاکي همکار و همیار اهورامزدا دانسته شده‌اند. در دین بهی جهان جایی سپندینه (مقدس) و زندگانی ارمغانی اهورایی است. بنابراین شایسته است از جهان و زندگانی به خوبی نگهداری و پاسداری کرده، جهان را آبادتر و چراغ زندگانی را فروزانتر از پیش به آیندگان سپرد.

آرمان انسان آبادگردانیدن جهان و خرسند کردن جهانیان (هات 28 بند 1) و در اوج آن رسیدن به خدا و پیوستن به اوست (گات‌ها هات 45 بند 11)

«اهورا مزدا دوست مهربان و یاور همه است.» (گات‌ها هات 43 بند 14)

برابری زن و مرد

در آیین زرتشتی، زن و مرد برابر و دارای حقوق یکسانند. هر جا که اشوزرتشت با مردم سخن می‌گوید زن و مرد را هر دو با هم یاد می‌کند. در نامه‌های دینی نیز از زنان و مردان نیک و پارسا هر دو نام برده شده است. (گات‌ها هات 30 بند 2)

شادی و شادکامی

در آیین زرتشتی خداوند جهان شادی بخش را آفرید و در پرتو منش پاک و مهر (عشق) جهان آفرین خود در آن آسایش و آرامش پدید آورد و شادی را برای مردم آفرید. (گات‌ها هات 44 بند 6)

داریوش بزرگ با آموختن چنین آموزش‌هایی در کتیبه خود می‌نویسد که: «خدای بزرگ است اهورامزدا که این جهان را آفرید که شادی را برای مردم آفرید.» با چنین دانشی، او از اهورامزدا می‌خواهد که کشور را از دروغ و خشکسالی نجات دهد.

ایستادگی در برابر دروغ و بدی در آیین زرتشتی هنگام برخورد با

۳ و ۶ ماه هنگامی که مرکز هیات مدیره فعال برای کارهای جاری مرکز نداشت و وظایف آنها را انجام داده تا هیات مدیره جدید انتخاب گردد.

همانطوری که قبلاً متذکر شدم وظیفه هیات امنای سرپرستی امور مالی و نگهداری اموال مرکز است. خوشبختانه باید گفت که سرمایه مرکز تا پایان سال ۲۰۱۸ مقدار ۱۸ درصد نسبت به سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. البته ناگفته نماند که مقداری از این افزایش حاصله از درآمد ساختمان برادران فرهنگی است.

به امید آنکه روزی مراکز دینی، ساندیگو و مرکز بزرگ زرتشتیان اورنج با همت خیراندیشان و زحمت کشان بتوانند خودکفا بشوند تا هیات امنای بتواند سرمایه مرکز را برای گسترش جامعه در زمینه های مختلف دیگر سرمایه گذاری کند.

در پاین از همکاری و پشتیبانی تمام همکیشان تشکر فراوان داریم.

- بازدید هنرپیشه معروف مورگان فریمن Morgan Freeman از مرکز و آشنایی ایشان با دین بهی که حتی خودش را چند بار زرتشتی قلمداد کرد. بازتاب گفته های ایشان در رسانه های همگانی رادیو و تلویزیون باعث آشنایی دیگران از دین زرتشت شده است.

- تصویب تغییرات زیاد و باشکوهی که در سر در و نمای ساختمان مرکز زرتشتیان لوس آنجلس که هزینه آن توسط یک خیر اندیش تهیه شده است.

- تأیید و تصویب بودجه برای تغییراتی در قسمت خالی ساختمان فرهنگی برای ایجاد پنج کلاس درسی تا از این طریق بتوان کمبود کلاسهای فارسی و دینی و هنری برطرف گردد. با کمک و سرپرستی یک خیراندیش.

- تهیه و پیشنهاد تغییراتی در اساسنامه و به مجمع عمومی و آراء کلیه اعضای مرکز که با موفقیت همراه نبود.

- تصویب ایجاد رمپ نیایشگاه برای استفاده آسانتر برای پدر و مادرهای میانسال که برای نیایش به مرکز می آیند. سرپرستی و زحمات آن توسط یک خیراندیش و هزینه آن توسط خیراندیش و هیات امنای تهیه شد.

- تصویب پرداخت کمک به بیماران نیازمند از حساب مخصوص روانشاد مهشید اردشیری.

- تأمین بودجه و پشتیبانی کامل از گروه جوانان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برای برگزاری هفتمین کنگره جوانان زرتشتی در پاسیفیک پالم ریزورت Pacific Palm Resort در شهر Industry کالیفرنیا. بمدت یک هفته در جولای ۲۰۱۹ که با گردهم آبی و استقبال تعداد زیادی از جوانان زرتشتی از شهرهای مختلف شد.

- تصویب و تأمین بودجه کافی برای تعویض کامل آسفالت مرکز با سرپرستی و همکاری هیات مدیره دوره ۲۱ انجام شد.

- قبول مسئولیت و انجام وظایف هیات مدیره در دو زمان مختلف به مدت

کارکرد هیات امنای دوره پنجم :

همانطور که آگاهی دارید دوره پنجم هیات امنای ( زنهارداران ) با مقداری تأخیر حدود ۹ ماه به پایان رسیده است و هیات امنای جدید دوره ششم عهده دار این مسئولیت شده اند که امیدوارم در اهداف خود موفق باشند.

در اینجا مختصری از فعالیتهای انجام شده توسط دوره پنجم را به گزارش شما میسرانم.

باید این نکته را در نظر گرفت که تمامی کارهای اجرایی مراکز مختلف توسط مدیران انتخابی آن منطقه انجام شده و خواهد شد. هیات امنای، گروه مالی و نگه دارنده تمام دارایی های مرکز می باشد و گروه های مختلف مدیران را در پیشبرد اهداف شان راهنمایی و کمک و پشتیبانی مالی می کند. همینطور مسئولیت تمام کارهای ساختمان برادران فرهنگی ( اردشیر و مهربان ) بعهده هیات امنای میباشد. همینطور کارهای بنیادی ساختمانی مراکز لوس آنجلس و مرکز بزرگ اورنج کانتی که هزینه آن قدری از هزینه های جاری بیشتر است توسط هیات امنای بودجه بندی و تأمین میشود.

کارهای انجام شده:

- تأمین بودجه و نظارت بر قرارداد سولار Solar در روی سقف مرکز برای ایجاد برق و تأمین هزینه برق با همکاری و نظارت هیات مدیره دوره نوزدهم.

- تأمین بودجه و تصویب پروژه بازسازی و گسترش دفتر مرکز و تبدیل قسمتی از ساختمان مزدایی به دفتری بزرگتر با گنجایش تعدادی بیشتر کارمند و ارباب رجوع با کمک و زحمات یک خیراندیش و همکاری هیات مدیره دوره نوزدهم.



هیات امنای ( زنهارداران ) دوره پنجم مرکز زرتشتیان کالیفرنیا .  
ایستاده از چپ به راست :

آقایان : داریوش باستانی - روزبه کسروی - رستم خوش سر - آرمان آریانه  
بانوان نشسته : بانو فرشته یزدانی خطیبی - بانو نسرین اردیبهشتی والتمن  
و آقای بهرام فرشیدی که در عکس حضور ندارند

# اهمیت تاریخ: خوانشی درست و فهم آن

دکتر فردین همتی گل سفیدی

چکیده

سخن گفتن درباره تاریخ موضوع جدیدی نیست و کارهای بیشماری در این باره انجام گرفته است. بویژه سخن گفتن درباره تاریخ ایران که فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر گذاشته و شکوه و زوالی بسیار را تجربه کرده است، پیشینه دور و دراز و گوناگونی حوادث پرشمار نیز به عمق و غنای تاریخی ایران افزوده است. همه اینها خوانشهای گوناگون، گسترده و گاه متضادی را سبب شده است: فهم تاریخ را مشکل کرده، خواننده را به اشتباه انداخته و یا نه تنها مشکل را حل نکرده که مشکلی نیز بر آن افزوده است.

«سنت تاریخ نویسی» در ایران پیشینه ای دیرین دارد و فراز و فرود بسیار، با این همه گاهی نیز به فراموشی سپرده شده است که هرگاه این اتفاق افتاده خسارات بسیاری برجای گذاشته است. اما در دوران جدید، تاریخ از آنرو اهمیت یافته است که کارش از گزارشگری و روایت گری صرف، به ابزاری تبدیل شده است برای فهم مشکل و در نهایت کمک به حل موضوعاتی که تنها از طریق فهم تاریخی و با کمک گرفتن از آن امکان پذیر شده است. نویسنده این نوشتار بر آن است تا با پرداختن به موضوع تاریخ از منظری دیگر، به این پرسش بسیار مهم بپردازد که چرا موضوع تاریخ ایران در دوران جدید اهمیت یافته و چرا دانستن آن به شیوه ای درست اهمیتی دو چندان دارد.

آغاز سخن

تعریف تاریخ چیست؟ موضوع تاریخ کدام است؟ حقیقت تاریخ چیست؟ هدف آن چه می باشد؟ و اساساً ضرورت تاریخ و دانستن آن کدام است؟ اینها سوالاتی کلیدی و همیشگی در ارتباط با موضوع تاریخ هستند که اغلب پاسخهای کلیشه ای نیز برای آنها وجود دارد:



«تاریخ را علم بررسی سرگذشت پیشینیان و نیاکان گفته اند. آنرا معلم انسانها نیز گفته اند چرا که از آن درس میگیرند و برای کاهش و یا جبران اشتباهات گذشته بکار می گیرند. گروهی بر این باورند که ملتی که تاریخ نداند محکوم به تکرار آن است. برخی آنرا بسیار ارج می گذارند که دوران شکوه جلال پیشینشان را یادآوری می کند و برخی نیز از سر مخالفت با آن، تاریخ را متعلق به گذشته می دانند که پرداختن به آن اتلاف وقت است و بر این باورند که چیزی که متعلق به گذشته است درد امروز را دوا نمی کند. در پاسخ به این گروه آخر، احمد کسروی چنین گفته است که: بدبخت ملتی است که تاریخ خود را نداند، تیره بخت تر از آن ملتی است که علاقمند به دانستن تاریخ خود نباشد و شوربخت تر از همه ملتی است که تاریخ خود را به ریشخند بگیرد».

گذشته از این پاسخها که در جای خود درست نیز هستند، شاید بهتر باشد از منظری عمیق تر نیز به آنها توجه شود، بر همین اساس در ادامه تلاش خواهد شد تا با بهره گیری از مواد «علم تاریخ» و «فلسفه تاریخ» نگرشی نو به همراه پاسخهایی متفاوت به مقوله تاریخ داشته باشیم. همچنین در این نوشتار با بکارگیری وجوه مشترک در فلسفه تاریخ و فلسفه زرتشت، هر چه بیشتر تلاش خواهد شد تا گونه ای تعریف نو از دریچه ای علمی از تاریخ ارایه شود. پیش فرض این نوشتار نیز این است که بنیانهای فلسفی در باره تاریخ با بنیانهای فلسفه زرتشتی نه تنها تفاوت و تضادی ندارد بلکه کاملاً در توافق و انطباق با آن می باشد.

تاریخ چیست و انواع آن کدامند؟

تاریخ به مثابه علم یک امر جدید است که کمتر از دویست سال پیش شکل گرفته است. هگل فیلسوف آلمانی با بهره گیری از بنیانهای فلسفی تعریفی نو از تاریخ ارایه داده است که خلاصه آن چنین است: «تاریخ بر سه دسته است: نخست تاریخ دست اول، دوم تاریخ اندیشه گرانه و سوم تاریخ فلسفی که وی خود بنیان آنرا گذاشته است. او بر این باور است که بر جهان عقل حاکم است پس در نتیجه «عقل بر جریان تاریخ نیز حاکم می باشد» و هیچ چیز در تاریخ تصادفی نیست. او بر این باور است که موضوع تاریخ بررسی روح حاکم بر هر قومی است که در بستر تاریخ شکل می گیرد. منظور وی از روح حاکم بر یک قوم، شناخت و «آگاهی» است که یک قوم از خود در گذر تاریخ بدست می آورد. در دستگاه فلسفی وی روح حاکم بر همه اقوام در نهایت در قالب روح جهانی به سمت آزادی حرکت خواهد کرد.» بر همین اساس هگل

تاریخ را محل تکوین آگاهی ملی می داند. آگاهی و آگاهی ملی نکته ای کلیدی در فلسفه تاریخ هگل است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

از این رو موضوع تاریخ باید شناخت یک قوم از خود و رسیدن به آگاهی است که در نهایت در خدمت آن قوم قرار خواهد گرفت. با مراجعه به تاریخ، در خود ژرف می شویم، خود را می شناسیم، به نقاط ضعف و قوت خود واقف می شویم و تلاش میکنیم تا با این آگاهی بر مشکلات و موضوعات خود غلبه کنیم. مثال ساده برای درک بهتر این موضوع را می توان با مراجعه فرد به یک روانشناس توضیح داد: دکتر روانشناس برای کمک به حل مشکل این فرد، به عقب بازمیگردد و ناگزیر به طرح پرسش از دوران کودکی و نوجوانی فرد می شود. این تلاشی است برای شناخت و آگاهی از گذشته ای که در شکل گیری مشکل حال حاضر فرد نقشی اساسی داشته است. بنابراین با استفاده از این شناخت می توان فرد را برای «حل مشکلش در حال حاضر» بهتر یاری کرد. با این توضیح پاسخی ساده اما منطقی به گروهی داده می شود که تاریخ را متعلق به گذشته می دانند و بر این باورند که سرگذشت پیشین کمکی به حل مشکل حال حاضر ما نمی کند.

موضوع و هدف تاریخ چیست؟

گفته شد که هدف تاریخ باید شناخت و آگاهی یک قوم از خود باشد. هم از این روی موضوع تاریخ در نزد هر قومی حتماً باید تاریخ و سرگذشت خود آن قوم باشد چرا که آگاهی قومی تنها در بستر تاریخ و با تجارب مشترک آنها در پهنه تاریخ شکل می گیرد. در گذر تاریخ آنها به یک فرهنگ مشترک، دین مشترک، زبان مشترک، نگرش مشترک در خصوص موضوعات مشترک، جنگهای مشترک، شکست و پیروزیهای مشترک دست می یابند که همه اینها در نهایت به آگاهی



تاریخی یک قوم از خودشان منجر می شود. شکل گیری «تاریخ ملی» و بدنبال آن «دولت ملی» اتفاق است که نتیجه چنین تجربه مشترکی خواهد بود. تاریخ ملی و آگاهی ملی دو واژه کلیدی هستند که نقشی بنیادین در تحولات گذشته، حال و آینده یک قوم ایفا می کنند. بنابراین موضوع تاریخ در درجه نخست باید تاریخ ملی یک ملت باشد و سپس باید در خدمت حل مشکل و یا مشکلات آن ملت باشد. به این اعتبار موضوع تاریخ در ایران صرفاً باید «ایران» و حل مشکلات آن باشد، هر موضوع تاریخی غیر از این اعتباری نخواهد داشت و اتلاف وقت خواهد بود. طرح «مشکل ایران» باید کانون فلسفه تاریخ ایران نزد پژوهشگر ایرانی باشد. به این معنا که نخست باید تعیین شود که ایران چیست و مشکل آن کدام است سپس بدنبال پاسخی برای آن رفت.

تاریخ و هویت ملی

آنگونه که توضیح داده شد تاریخ باید منجر به آگاهی تاریخی یک قوم از خودشان شود که خود باعث شکل گیری آگاهی ملی خواهد شد. «هویت ملی» یا «هویت گروهی» واژه ای است که توضیح دهنده اتفاق است که در نتیجه این تجربه تاریخی شکل می گیرد. از این رو تاریخ است که هویت جمعی گروهی از مردمان را می سازد، آنرا تعریف می کند، شکل می دهد و حد و مرز آنرا مشخص می کند. تجربیات مشترک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مشترک این مردمان در پهنه تاریخ باعث شکل گیری یک هویت جمعی و مشترک خواهد شد که در نهایت در خدمت تشکیل آگاهی ملی و همچنین دولت ملی قرار می گیرد. بنابراین تاریخ اساساً هویت ساز و هویت بخش یک قوم خواهد بود و بدون آن امکان شکل گیری چنین هویتی وجود نخواهد شد هر چند مردمانی به ضرورت یا اجبار ساکن کشوری با مرزهای



مشترک تحت یک حکومت مشترک به سر برند.

تاریخ، دولت ملی و توسعه: یک مثال عملی

گفته شد که یک قوم در گذر تاریخ به شناخت خود و آگاهی ملی خواهد رسید. آگاهی ملی به نوبه خواهد باعث تشکیل یک دولت ملی می شود. در واقع نتیجه آگاهی ملی تشکیل دولت ملی است و بدون آن چنین امری امکان پذیر نخواهد بود و یا دستکم شکل گیری آن با مشکل مواجه خواهد شد. شکل گیری دولت ملی نیز به نوبه خود یکی از مهمترین بنیادهای اساسی و پایه های محکم توسعه در سطح ملی خواهد بود. اساساً برای رسیدن به توسعه در سطح ملی، تشکیل یک دولت ملی مقدمه و ضرورت آن خواهد بود. لازم به تاکید است که توسعه یک امر چند وجهی است که باید در همه سطوح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شکل بگیرد. یک توضیح ساده در این باره این است که مردمان ساکن در یک کشور در گذر تاریخ به فهم و تعریفی مشترک از منافع مشترک خود پی خواهند برد که بر اساس آن تصمیم می گیرند تشکیل یک دولتی بدهند که از این منافع دفاع کند و آنرا به طور مشترک سهم همه این مردمان کند. توزیع یکسان و عادلانه ثروت، پاسداشت آزادیها و تضمین حقوق فردی و جمعی در حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ، فراهم کردن فرصتهای برابر در تمامی حوزه های مذکور و در میان همه ساکنان یک کشور؛ تنها در گرو تشکیل یک دولت ملی است که در نهایت منجر به توسعه همه جانبه خواهد شد.

تاریخ و ایران: ایرانشهر و اندیشه ایرانشهری

« سنت تاریخ نویسی» در ایران که کارش نوشتن تاریخ و یا گزارش آن بوده است، با آن گذشته دیر و دراز، فرود و فراز بسیاری نیز داشته است تا جاییکه گاهی به طور کل به کناری نهاده شده است و حتی زمینه های فراموشی در سطح ملی را سبب شده است. ایرانیان در مقاطعی از تاریخ حتی نمی دانستند که کیستند. عنوان «ایران» را فراموش کرده و به طور مثال در دوران قاجار در بسیاری از موارد از لفظ «ممالک محروسه» استفاده می شده است. همین از این روست که پژوهشگران بسیاری تأکید دارند که پژوهشگر ایرانی باید موضوع ایران را مقدم بر هر چیز دیگر بدانند و تا زمانی که نتوانیم نسبت خود را با حقیقتی فلسفی به نام ایران تعریف کنیم و موضعی در خودآگاهی ایرانی اتخاذ کنیم نمی توانیم مسایل و موضوعات آنرا طرح کنیم. با این وجود چنانکه اشاره شد، ایرانیان در طول تاریخ به خودآگاهی رسیده بودند و از این حیث پیشتاز همه دیگر ملل جهان می باشند. بر اساس تعریف فیلسوف آلمانی هگل که در دیباچه این نوشتار به آن اشاره شد، در میان اقوام مختلف، ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند. تنها به این معنا که آنها نخستین قومی هستند که خود را می شناختند، از خود تعریف داشتند و به «آگاهی ملی» از خود رسیده بودند. آنها از واژه ایران و ایرانی و یا ایرانشهری برای توضیح خود استفاده می کردند، به همین اعتبار آنها

به تشکیل نخستین دولت ملی آنگونه که ما در عصر مدرن امروزی می شناسیم، دست زده اند. هگل با ایجاد پیوند میان باورهای زرتشت و همچنین پیشینه و تجربه تاریخی ایرانیان چنین می گوید:

« با امپراتوری ایران، نخستین گام را به پهنه تاریخ پیوسته می گذاریم؛ ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند؛ ایران نخستین امپراتوری از میان رفته (تاریخ) است. در حالی که چین و هند در وضعی ثابت مانده اند و تا زمان ما همچنان به شیوه طبیعی و گیاهی زیسته اند؛ تنها ایران میدان آن رویدادها و دگرگونی هایی بوده است که از وضع زیستن تاریخ حکایت دارد. اگر امپراتوری های چین و هند جایگاهی برای خود در تاریخ داشته اند، تنها از دیدگاه خودشان و ما (نه همسایگان و جانشینانشان) بوده است. ولی از ایران است که نخست بار آن فروغی که از پیش خود می درخشد و پیرامونش را روشن می کند سر بر می زند. زیرا روشنائی زرتشت به جهان آگاهی، به روح، به عنوان چیزی جدا از خود متعلق است. در جهان ایرانی، یگانگی ناب و والایی را می یابیم که هستی های خاصی را که جزء ذات آنند؛ به حال خود آزاد می گذارند؛ - همچون روشنائی که تنها نشان می دهد که اجسام به خودی خود چه هستند؛ این یگانگی تنها از آن رو به افراد فرمان می راند که ایشان را بر انگیزد تا خود نیرومند شوند و راه تکامل در پیش گیرند و فردیت خویش را استوار کنند. روشنائی هیچگونه فرق (میان هستی ها) نمی گذارد؛ بر پارسا و گناهکار و بلند و پست یکسان می تابد و بر همه، به یک اندازه برکت و بهروزی ارزانی می کند؛ روشنائی تنها هنگامی جانبخش است که با چپی (جز خودو) جدا از خود پیوند یابد و بر آن تأثیر کند و آن را برپوردد. روشنائی، ضد تاریکی است و این تضاد، اصل کوشندگی و زندگی را بر ما آشکار می کند. اصل تکامل با تاریخ ایران آغاز می

شود. پس آغاز تاریخ جهانی به معنای درست از اینجاست؛ زیرا صلاح اصلی روح در تاریخ آن است که به (حالت) درون بودگی بی پایان ذهنیت برسد و از راه تضاد مطلق (با طبیعت، سرانجام) بر سازندگی کامل دست یابد».

درسهای تاریخ برای ما: ایران برای همه ایرانیان

اندیشه ایران‌شنه‌ری: چنانکه پیش از این اشاره شد، ایرانیان نخستین قومی هستند که دریافتند کیستند. آنها می دانستند ایرانی هستند و از این واژه برای توضیح و تعریف خود استفاده می کردند. ایران‌شنه‌ری نیز واژه ای بود که برای اشاره به سرزمینی بکار می رفت که آنها را از دیگران متمایز می کرد. واژه ایران‌شنه‌ری به طور اخص فراتر از مرزهای جغرافیایی بوده است، واژه "ایران فرهنگی بزرگ" و "حوزه تمدنی ایران" به خوبی بیانگر همین واقعیت است.

ایران متکثر اما واحد: «ایران فرهنگی بزرگ» واژه ای است که به خوبی توضیح دهنده این واقعیت است. در ایران پیشین مردمان بسیاری با دین، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و سنن مختلف زندگی می کردند، یعنی ایران را به جرات می توان متکثرترین کشوری دانست که در گذشته می توان شناخت. اما با این همه گوناگونی بنیادین، همه آنها در زیر یک کل واحد به نام ایران جمع شده بودند. عنوان «وحدت در کثرت» که بنیادی قدرتمند در حوزه فلسفه است را به خوبی می توان به ایران اطلاق نمود. یکی بودن در عین گوناگونی به این معناست که حقوق و آزادیهای جمعی و گروهی در تمامی حوزه ها به رسمیت شناخته شده و از سوی دولت مرکزی تضمین شده است. شکل گیری اندیشه ایران‌شنه‌ری بر همین اساس بوده است. اندیشه ایران‌شنه‌ری به خوبی توضیح می دهد که چگونه ایرانیان با وجود تفاوت‌های حتی بنیادین، همواره به عنوان یک دولت-ملت واحد شناخته شده اند.

وحدت دین و مُلک

یکی دیگر از وجوه اندیشه ایران‌شنه‌ری اینست که دین و مُلک همیشه در هم تنیده هستند و هرگاه خللی در این دو صورت گیرد کار مملکت به مشکل برخورد خواهد خورد. قره ایزدی ایران باستان بخوبی توضیح دهنده وحدت در دین و مُلک می باشد. در نامه تَنَسَر آمده است که: «عجب مدار از حرص و رغبت من به صلاح دنیا برای استقامت قواعد احکام دین، چه دین و ملک هر دو به یک شکم زانند...هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد». این مهم در اندیشه حکیم توس فردوسی بزرگ و در شاهنامه اش موج می زند، آنجا که می گوید:

چنان دین و دولت به یکدیگرند

تو گویی که زیر یک چادرند

نه بی تخت شاهی بود دین به جای

نه بی دین بود شهریاری به پای

دو دیباست یک در دگر بافته

برآورده پیش خرد یافته

نه از پادشه بی نیاز است دین

نه بی دین بود شاه را آفرین

نه آن زین نه این زان بود بی نیاز

دو انباز دیدیمشان نیک ساز

پایان سخن

بر اساس آنچه گفته شد، نکاتی چند قابل بهره برداری است. نخست اینکه تاریخ را نمی توان و نباید نادیده گرفت زیرا تاریخ محل تکوین آگاهی ملی است، آگاهی ملی سنگ بنای تشکیل دولت ملی است و دولت ملی نخستین ضرورت توسعه در سطح ملی است. آگاهی ملی به این معناست که یک ملت می فهمند که کیستند و از کجا آمده اند، همه اینها در خدمت حال و آینده آنها خواهد بود. پس تاریخ را باید دانست، کاوید و درسهای که از آن می توان فرا گرفت را بکار بست. از همین روی است که «ایران» باید موضوع اصلی ذهن پژوهشگر تاریخ ایران باشد. تلاش بنیادین ما برای فهم تاریخ ایران در نهایت باید به حل مشکل ایران بیانجامد و هر نتیجه ای غیر از این، هیچگونه ارزشی نخواهد داشت. ایران باید موضوع اصلی ذهن ایرانی باشد و پژوهشگر ایرانی تاریخ محکوم است که در این چهارچوب بیاندیشد. به همین اعتبار است که جواد طباطبایی در آخرین کتاب خود بر این نکته دست می گذارد که دانشگاه باید ملی باشد و موضوع ایران باید دغدغه نخست دانشگاه ملی باشد. همچنانکه مثلاً در کشوری مانند آلمان، خود آلمان و فهم موضوع و مشکل آلمان موضوع اصلی دانشگاه و ضرورت تأسیس آن بود. بود دانشگاه همچنین باید محل تولید اندیشه باشد، اندیشه ای که باید موضوعش ایران باشد (اندیشه ایران‌شنه‌ری) و کمک به حل مشکل آن و نه چیز دیگری. پس رسالت دیگر دانشگاه ایجاد ارتباط میان تاریخ یعنی سنت و تجدد یعنی مدرنیته می باشد. نکته دیگر اینکه عقل بر جریان تاریخ حاکم است از همین روی تاریخ دارای منطقی است که حقیقت صرف است که باید آنرا به صورت یک کل به هم پیوسته پذیرفت. نکته دیگر در این ارتباط وجه مشترک تاریخ از این منظر و همچنین دین زرتشتی است که هر دوی آنها خرد و خردگرایی را در کانون خود دارند. بر همین اساس است که فیلسوف بزرگ آلمانی شروع تاریخ را با ایران می داند و سپس توضیح می دهد که چگونه اندیشه زرتشت باعث شده تا ایران در تاریخ جایگاه ویژه ای بیابد. نکته دیگر اینکه حقیقت تاریخ را باید آنگونه که هست بپذیریم. همچنان که با تاریخ شکوه و جلال خود را جستجو می کنیم، باید افول و سقوط

خود را نیز به یاد آوریم. تاریخ همچنین باستان گرایی نیز نیست. با رجوع به تاریخ در واقع بدنبال خود می گردیم و در آن ژرف می شویم که ببینیم کیستیم، از کجا آمده ایم، مشکلمان چیست و همه اینها در جهت خدمت به حل آن مشکل قرار می گیرد. از همین روست که فلاسفه بر این باورند که تاریخ باید ملی باشد و در جهت خدمت به ملت. هم از این روست که هدف کنکاش در تاریخ و گذشته تاریخی یک ملت در نهایت باید به محلی برای شناخت مشکلات حال حاضر از طریق ریشه یابی آنها در گذشته از یک سو و تلاش برای حل آن مشکلات از سوی دیگر باشد. هر تلاشی غیر از این نه تنها به بیراهه رفتن است بلکه محکوم به شکست نیز می باشد.

بنابراین تاریخ علمی متعلق به گذشته نیست بلکه ضرورتی در خدمت حال و آینده یک ملت خواهد باشد. بدون تاریخ ما نخواهیم توانست خود را بشناسیم، مشکلات خود را دریابیم و راه حل برای آن بیابیم. تاریخ را همچنان که گفته شد باید درست فهمید و برای اینکار به یک نظریه نیازمندیم، «نظریه ایران‌شنه‌ری» تلاشی است برای فهم واقعیت تاریخی ایران که «اندیشه ایران‌شنه‌ری» در بستر و گذر آن شکل گرفته است. اندیشه ایران‌شنه‌ری از این رو مهم است که همه آنچه را که ایران تاریخی در دل خود دارد را برای ما حفظ کرده و ما برای شناخت خود و آگاهی ملی یاری می رساند، مشکل ما را به ما نشان می دهد و همچنین ما را برای حل این مشکل یاری می رساند. تاریخ یک ملت اگر دارای همه این چیزها باشد، وجهه ملی به خود می گیرد و آنگاه نه خللی به آن وارد می شود و نه پایان می پذیرد، آنگاه این تاریخ ملی تنها در خدمت منافع ملی خواهد بود.





به آرمان نمایش شکوه تاریخی این شاهنشاه بود و با برنامه های گوناگونی چون سخنرانی، نمایش اسلاید موزیک و رقص همراه بود.

آگهی

- مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از علاقمندان به برگزاری و هماهنگی و برنامه ریزی مهمانی ها و مراسم خصوصی که در این زمینه تجربه هم دارند، دعوت می نماید تا با این مرکز همکاری نمایند. خواهشمندیم داوطلبان به گروه مدیران مرکز زرتشتیان ایمیل [bod@czc.org](mailto:bod@czc.org) بزنند

- یک خیر اندیش تعدادی زیادی قالی و قالیچه در اندازه های مختلف به مرکز زرتشتیان کالیفرنیا اهدا نموده است. از علاقمندان به همیاری برای فروش این قالی ها با دریافت کمیسیون درخواست می نمایم با مرکز تماس بگیرند.

- مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در نظر دارد که برای زیبایی و کارآمدی بیشتر سالن مروارید گیو تغییراتی را در نمای داخلی آن ایجاد نماید. از افراد و علاقمندان که در این زمینه تجربه و تخصص دارند خواهشمندیم با مرکز تماس بگیرند.

- کهن آیین شب چله این یادگار دیرین را مرکز زرتشتیان کالیفرنیا (اورنج کانتی) با



- گهنبار چهره پخته شهیم گاه سدهشتادمین روز سال و برای گرمی داشت آفرینش زمین است و از ۱۱ بامداد روز مانتره سپند برابر با یکشنبه ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۹ در مرکز برگزار شد. هزینه گهنبار را خانواده ماوندادی به نامگانه روانشاد مهندس ایرج ماوندادی دهش نمودند.

- آسفالت محوطه مرکز زرتشتیان با یاری و دهش بخشی از هزینه آن توسط آقای مهندس مهربان یزدانی انجام گردید. ضمن قدردانی از ایشان برای همت، از گروه زنهارداران و تمام یارانی که ما را در انجام این کار همراهی کردند سپاسگزاریم.

امیدواریم که در آینده با یاری و دهش هموندان و دوستداران مرکز بتوانیم کارهای بیشتری را برای آبادانی و نگهداری مرکز زرتشتیان کالیفرنیا انجام دهیم.

- گروه هنر مرکز زرتشتیان کالیفرنیا یکشنبه ها کلاس یوگا و مدیتیشن کلاس رقص، آموزش پیانو، تارو دف را برای همه ی سنین برگزار می نماید.

- جشن مهرگان در روز شنبه ۲۸ سپتامبر از ۶ پسین با برنامه های شاد و متنوع در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید.

- کلاس والیبال برای افراد ۱۲-۱۸ سال در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار می شود.



برنامه های شاد از ساعت ۷ پسین روز شنبه ۲۱ دسامبر جشن میگیرد. پذیرایی با شام، میوه و شیرینی برای آگاهی بیشتر به مرکز زنگ بزنید.

- اگر می خواهید در شب چله (یلدا) و یا سال نو میلادی فراورده های خود را به فروش برسانید و یا کار و پیشه ی خود را تبلیغ کنید برای رزرو میز به مرکز زنگ بزنید.

- رادیو ۶۷۰ با همکاری مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بر آن است تا برای بیماران بیمارستان کودکان شهر لس آنجلس بازیچه نو و کادو نشده، گیفت کارت، پتو و جامه گردآوری نماید. شما می توانید کالاهای نامبرده را تا بیستم دسامبر به مرکز بیاورید.

- هموندان گرمی یکی از راه های کمک به مرکز این است که در هنگام خرید از سایت [www.smile.amazon.com](http://www.smile.amazon.com) شما از

با قرار دادن مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در لیست خود خرید نمایید با این کار امزون نیم درصد خرید شما را به مرکز اهدا می کند. در صورت داشتن پرسش با مرکز تماس بگیرید.



- گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا همه ی هموندان گرمی را فراخواند که در نشست همگانی هموندان شرکت نمایند. در این نشست که در روز یکشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۹ از ۱۲ نیمروز در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در وست مینستر برگزار شد گروه نگرش بر گزیدمان گروه زنهارداران مرکز برگزیده شدند.

- شاهنامه خوانی با دکتر چای چی از ۱۰:۳۰ بامداد یکشنبه ها در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار می شود. این برنامه را اینجا ببینید [www.czc.org/shahname](http://www.czc.org/shahname)

- گهنبار چهره ایاسرم از ۱۱ بامداد یکشنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۱۹ در مرکز برگزار شد.

- در تاریخ سیزدهم اکتبر جلسه آشنایی و معرفی نامزدهای هموندی گروه زنهارداران در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزارگردید.

- جوانان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا هالوین را ۲۶ اکتبر برگزار نمودند.

- برنامه گرمیداشت کورش بزرگ ۳ نوامبر ۲۰۱۹ از ۲ پسین در تالار مروارید مرکز زرتشتیان کالیفرنیا همراه با گهنبار توجی به یاد کورش بزرگ برگزار شد. این بزرگداشت



فاند دکتر مهشید اردشیری برای کمک به بیماران می باشد شما می توانید دهش های خود به این فاند را به مرکز بفرستید.

#### دهش

بانو آرمیتا پیشدادی ۵۰ دلار  
آقای پرویز اردشیرپورا ۱۰ دلار  
آقای اردشیر خسرویانی و بانو دیبا ایزدیار ۳۰۰ دلار  
آقای گشتاسب استاد و بانو سوسن باختری ۱۰۱ دلار  
خیراندیش ۱۰۰۰ دلار  
بانو نگار رشیدی ۱۰۱ دلار  
آقای جمشید کیخسرو شاهرخ ۱۰۰ دلار  
آقای عباس جنت بلندگری ۱۰۰ دلار  
بانو لادن لامپا ۲۵۰ دلار  
آقای افشین حنای ۵۰۰ دلار  
خیراندیش ۱۰۰۰ دلار برای کمک به نیازمندان  
تراست مروارید گیو ۸۰۰ دلار برای چهره نما  
خیراندیش ۵۰۰۵ دلار برای آسفالت مرکز  
آقای کامران مرزبانی ۱۰۰ دلار  
آقای ارش رستمیان ۱۵۰ دلار برای کمک به فاند دکترمهشید اردشیری  
بانو منیژه اردشیری ۱۰۱ دلار برای کمک به فاند دکترمهشید اردشیری

#### اوستا خوانی

بانو زاله یلزاده ۱۰۱ دلار اوستا خوانی برای روانشاد سلطان ظهرا ب زرین دخت  
بانو مهرانگیز جم زاده ۱۰۱ دلار اوستاخوانی برای روانشاد اسفندیار فریدون جم زاده  
دکتر داریوش پرویزپور ۱۰۰ دلار اوستا خوانی برای روانشاد منیژه پورکاج پرویزپور  
بانو پروانه نمیری کلانتری ۳۰۱ دلار اوستا خوانی برای روانشاد سپروس اردشیر نمیری  
بانو ماهرخ نامداری ۱۰۰ دلار اوستا خوانی برای روانشاد منوچهر بهرام مهربانی  
آقای منوچهرگورهریزی ۱۰۱ دلار اوستا خوانی برای روانشاد فریبرز اردشیر گوهر ریزی

#### گهنبار

اسامی افرادی که از تاریخ ۰۹/۱۵/۲۰۱۹ تا ۱۰/۱۳/۲۰۱۹ ، ۵۰ دلار یا بیشتر به برگزاری مراسم گهنبار دهش نموده اند  
خانم مهرانگیز روانی و آقای پرویز دینیاری بنامگانه روانشادان همایون اردشیری ، رستم کیزاد دینیاری و اردشیر روانی کمک غیر نقدی  
آقای سهراب رستمیان بنامگانه مادرشان روانشاد فیروزه رستم سلی ۲۰۰ دلار  
آقای سهراب رستمیان بنامگانه مادر بزرگ و پدر بزرگ هایشان روانشادان شیرین و کتایون رستمیان ، جهانگیر رستمیان و رستم آذرمنش ۲۰۰ دلار  
آقای مهران فلفلی بنامگانه مادرشان و پدر خانمشان ۲۰۰ دلار  
آقای مرزبان مرزبانی بنامگانه روانشاد ناهید مرزبانی ۱۲۵ دلار  
آقای رستم سامیا کلانتری بنامگانه پدرشان روانشاد بهرام خدابخش سامیا کلانتری و شاهپور شهریار ظهرا ب ۱۲۰ دلار  
خانم ایراندخت جهانیان بنامگانه روانشادمهندس کیخسرو سروشیان ۱۱۰ دلار  
دکتر رامبد امانی ۱۰۱ دلار  
خانواده اردشیری بنامگانه روانشادان فیروزه خداحرم یادگار، شیرین کاووسی و اردشیر خسرو اردشیری ۱۰۱ دلار  
خانم مینا کشاورزی و آقای کیخسرو سروشیان ۱۰۱ دلار

#### اخبار لس آنجلس

مجسمه برنزی کوروش کبیر در ابعاد حدودی ۷ فوت و بروی پایه فلزی ۳ فوتی میباشد  
در تاریخ ۲۷ اکتبر ۲۰۱۹ در مرکزفرهنگی زرتشتیان لس آنجلس ( ولی) پرده برداری گردید  
این مجسمه براساس زحمات و تحقیقات ۲۰ ساله شادروان مهندس امینی سام توسط ایشان طراحی و نمونه کوچک آن در طی چند سال در دسترس بوده است  
این مجسمه توسط هنرمند هنرپیشه معروف کریستوفر دارگا در اندازه دو فوتی در دوران حیات آقا امینی سام  
تحت دستورات و نظارت ایشان مجدداً ساخته و سپس با تکنولوژی جدید قالب بزرگتر آن ساخته شد ، کار ساخت و ریخته گری آن نیز در جنوب کالیفرنیا انجام گردید و سپس به محل کارخانه Saxton در گندل لس آنجلس برده و برای پایه فلزی که از قبل طراحی و ساخته شده بود نصب گردید  
که مجسمه با پایه به محل مرکز فرهنگی زرتشتیان لس آنجلس (ولی) حمل و بروی پایه بتونی از پیش ساخته شده نصب گردید کلیه مخارج و ساخت و نصب و مراسم

افتتاحیه توسط آقای بهنام آبادیان پرداخت گردیده و مبلغ ده هزار دلار نیز از دهش بنیاد گيو به این مرکز بابت هزینه های متفرقه ساخت این مجسمه داده شده است

در راه برگزاری این مراسم دوستان زیادی ما را همراهی کردند که می توان به سخنرانان زیر اشاره کرد

خانم شاملو به نمایندگی از گره مدیره مرکز زرتشتیان  
Mr Bob Blumen field ,Los angeles city councilmember

Mr Homi D Gandi

Dr Farshid Delshad

Mr Bijan Khalili

Dr Khosro Mehrfar

Dr Darrokh Shab

Ms Fahim bano Shamlo

And

Program dirctor and master of ceremony

Hassan Khayatbashi

هیئت مدیره مرکز زرتشتیان لس آنجلس(ولی)

خانم میترا زرتشتی رئیس هیئت مدیره،خانم فهیم بانو شاملو ،خانم گلی

فروغی،اقای هوشنگ مهر خداوندی،اقای

کوروش بزرگ چمی،اقای مهران پوردهقان ،اقای پورشسب صفاهانی و دکتر فریدون

ابنن

### دهشمندهانی که مرکز لس آنجلس را یاری کردند :

پریرز نامداری ۱۰۰۰ دلار

سپما خدابخشی - پتل ۵۰۰ دلار برای گاهنبار بنامگانه

سال مادرشان روانشاد شیرین استوار تفتی

آوا و نیما پتل ۲۰۲ دلار بنامگانه مادر بزرگشان

روانشاد شیرین استوار تفتی

کامران یسنافر ۱۶۰ دلار

دکتر هما شهریاری ۹۰۰ دلار جهت برگزاری جشن

مهرگان گروه آموزشی

پریمز فیروزگر

پری گيو ۲۰۰ دلار برای گاهنبار

مهربان زرتشتی

فرانک سامیا ۱۵۰ دلار

شهریار باستانی ۵۰ دلار

مهربانو بوستانی ۷۰۰ دلار بنامگانه همسرشان روانشاد

شاهپور آبادان سپهری

### یادبود ها

برگزاری مراسم یادبود روانشاد تاج جمشیدی

برگزاری مراسم یادبود روانشاد پروین بلوریان



### گروه دانشیار و فرهنگی

کلاسهای فارسی و دینی مرکز زرتشتیان لس آنجلس در ماه سپتامبر آغاز گردید.

خرسندیم که امسال با سرپرستی گروه دانشیار کلاس امادگی فارسی برای سنین زیر

۸ سال با آموزگاری بانو ازیتا افشاری و کلاس مادر ومن برای کودکان ۱ سال تا

زیر ۳ سال با آموزگاری بانو ویدا جهانگیری به جمع دیگر کلاسهای فارسی و دینی

اضافه گردید. به بانوان اناهیتا خادم، شادان ایرانی، شیرین هخامنشی و رامک

افلاطونی که امسال به جمع دیگر آموزگاران (بانوان فرنگیس هخامنشی، افسون و

ازیتا راوری، ارتیمیس و ساحل جوانشیر، ارمیتا دلال، نوشین جهانگیری و با همکاری

بانوان رایکا رشیدی، پریسا باوفا و ماترا روینتن) پیوسته اند خوش امد میگوئیم. از

بانو فرشته مزدیسنی با همکاری آقای بهزاد وفاداری در برگزاری نشست گروه والدین

سپاسگزاریم.

گروه فرهنگی به منظور آشنایی بیشتر نونهالان با پیشینه و فلسفه آیین جشن مهرگان

با فراهم آوردن مزرعه ای کوچک برای برداشت محصولات پاییزی و آوردن حیوانات

اهلی و آموزش نگهداری از آنها نوبادگان را به صورت عملی با این جشن آشنا ساخت

و در نهایت سفره مهرگان به دست کودکان و از محصولات که برداشت کرده بودند

چیده شد و همه باهم از خان مهرگان هم بهره گشتند. در این راه خبرنگارایشانی با

پرداخت هزینه ها گروه را در برگزاری این جشن یاری رساندن از جمله خانم دکتر

هما شهریاری و آقای کامران یسنا فر و مادر ها و پدرهای عزیزانمان که با همبستگی

وصف ناپذیر شرایط برگزاری این جشن باستانی را مهیا کردند که از تک تک عزیزان

سپاسگزاریم

گروه دانشیار در ۲۰ نوامبر میزبان دبیرستان شامناد خواهد بود. در این نشست با



# ER



## CREDIT REPAIR DEBT SETTLEMENT

Late payment | Collection  
Charge off | Bankruptcy  
Foreclosure | Chexsystem  
Judgment | Tax lien  
Repossession | Inquiries



800-790-4240



تنها نام شن

WWW.ENRICHFIN.COM



California Zoroastriann Center  
8952Hazard ave  
Westminster , Ca 92683

Non-profit Org  
U.S. Postage  
PAID  
Permit No. 12300  
Huntington Beach, CA 92647

# Chehreh Nama

Publication of California Zoroastrian Center



# Yalda

[WWW.czcjournal.org](http://WWW.czcjournal.org)  
Issue No. 192  
December 2019

## Editor's note :

My reflection for this coming end of the year is to be proud of our history as I teach our teen class a bit of it. Why do we care about history? For if we don't know what mistakes have been made in the past we may repeat them in the future. For if someone asks us a question about our past instead of I have no idea we can answer and educate them and explain who we are.

I thought I already knew enough history as far as Cyrus the Great was concerned but I had never looked at it from the angle I learned this past month in his commemoration which was held at California Zoroastrian Center. It is common knowledge that he freed the Jews in Babylon at a time when other rulers destroyed and killed the people they conquered. However that is just the tip of the iceberg; he also supported and provided resources for the Jews to build their temples. So he didn't just save their lives and say go your merry way. He actually made it possible for them to practice their faith and have a place of worship and community livelihood. He followed this example wherever he went by having nations he conquered continue to speak their own language, have their own currency and their own belief. Talk about diversity at its best; demonstrating that you don't buy loyalty with a sword but rather with kindness.

In a world where violence and division is ever increasing may we be a part of a peaceful coexistence that is not only accepting of our differences but promoting it.

*Ushta,  
Fariba*

California Zoroastrian Center  
8952 Hazard Ave Westminster, CA 92683  
Chehrenama's Email :  
cninfo@czcjournal.org  
Tel : (714)893-4737  
Fax: (866)741-2365  
czc publication's website :  
www.czcjournal.org



You can now donate online to any czcpublication go to :  
www.czcjournal.org and the bottom of the page you will see following  
please consider donating to chehreghnama

Thank you  
CZC will send you IRS accepted receipt for any amount of donation

Chehrenama accepts advertisement, please contact us via  
czcjournal.org or call CZC office

Graphic Design & typesetting :  
Kevin Yektahi  
Internet :  
Ramin Shahriari

Graphic Designer  
Kevin Yektahi

Awarded for best director and best movie in Iran animation festival (2010)

- \* Business Cards & Logo Design
- \* Letter Heads & Brochure Design
- \* Photographer
- \* E-mailer Design or Banner Design

Email: kevinyektahi@gmail.com  
Tel: 949 2787675



### Editorial Policy :

The opinions expressed in articles we publish are those of the authors , and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehreghnama, or the Board of Directions of CZC  
Chehrenama is a quarterly publication published in March, June, September and December

This publication is printed with the help of donation from Morvarid Guiv Trust

# Moral Philosophy of Zarathushtra

Dr. Kambiz Sakhai



In this paper I would like to discuss the uniqueness of Zarathushtrian moral philosophy and its revolutionary approach to life. In this regard I will briefly look into the three dimensions of Zarathushtrian Ethics, namely, its rationality, its emphasis on happiness and its being founded on the idea of freedom. I would also discuss the distinguishing characteristics of each one of the above-mentioned dimensions, which is the result of their synthesis. I will argue that Zarathushtrian reason is not instrumental, its happiness is not narcissistic pursuit of pleasure and its freedom is not impulsive.

In the history of ethics there has always been a tension between the trend that emphasizes the rational dimensions of life, on the one hand, and the tendency that underscores the striving for happiness, on the other. Pursuit of happiness is usually considered to be an individualistic endeavor while rationalization is supposed to promote the cause of the collectivity. Thus, the false dichotomy between reason and happiness. This dichotomy is itself founded on another groundless assumption, namely the incompatibility of the individual and his or her society. Zarathushtrian moral philosophy is free from this kind of dualism. Moral commands are considered rational only if they contribute to the happiness of human beings and protection of the environment. In Yasna 31 verse 19 we are told that the one who pursues the truth becomes a life healer (ahumbish). Pursuit of happiness, on the other had, is judged as ethical only if it could be grounded in reason. There is an intrinsic connection between the life affirming tendencies of the Zarathushtrian ethics and its appreciation of reason. In Yasna 30 verses 3&4 we are told that the confrontation of good and evil is the source of life and its negation.

The rational morality introduced by Zarathushtra is very similar to Kant's Moral Philosophy. In both cases autonomy requires one to obey no authority other than the authority of his or her reason. Zarathushtrian moral philosophy, however, does not stop here. The rationalistic moment is integrated

with the Hedonistic one. Zarathushtrianism considers joyful participation in life and promoting happiness a moral obligation unlike Kant for whom the pursuit of happiness and acting in accordance with ones inclinations would cancel out the moral character of ones actions.

Zarathushtrians do not have to reject the life in order to reject the unjust society in which they are living. They do not have to mortify themselves in order to be able to conduct a productive life. There is no self-mortification or any other kind of rejection of life, recommended. Neither is there any type of activity that is slave-like and whose purpose is not clear to the individual. Finally, there is no blind fate or predestination that takes the control of the person's life out of his/her hands. Zarathushtrians are only encouraged to find out what is enjoyable for themselves and others and then try to actualize it in a way that is not harmful to the environment. In other words they are not asked to dominate anything or anyone, including themselves. They are asked to enjoy the life while they respect their own needs, other people's needs, and the needs of the environment.

Thus, it is possible to claim that Zarathushtrian ethics is based on a completely rational approach to life, although we are talking of a very specific type of reason here. Reason in this tradition promotes life and happiness instead of justifying death, sorrow and sheer power. It does not require the denial of human intelligence in order to justify the existence of the evil in the world. There are no contradictions that have to appear congruency. A completely rational approach to life would have been impossible if the creator of the world were declared to be the same god who creates death and destruction. The same could be said about the glorification of the one who has brought about the evil in the world. There is no almighty god whose claim to omnipotence has to be reconciled with his impotence in eliminating the evil from the world. The Supreme Being in this tradition is not omnipotent in the sense that it can do the impossible. It is not even completely realized yet. It is in the process of



being realized and human beings are the facilitators of its realization. Its complete realization requires the elimination of death and destruction that will be accomplished through the collective efforts of the human beings.

The other qualification of the type of rationality upon which the moral philosophy of this religion is founded is that it is not oriented merely toward success. Zarathushtrianism condemns instrumental and strategic reason with the same rigor that it despises ignorance and blind faith. It is based on discourse ethics that is the kind of ethics, which is dialogical in addition to being rational. That is, it is based on the kind of reason, which is not merely oriented to domination, the reason that is not merely procedural, not based on a life denying attitude but the type of reason that is concerned with the mutual understanding and consensus of the human beings who apply it. Thus, the welfare of the human beings and not the success is the criterion of rationality. The behavior and/or mentality that is based on manipulation and deception cannot be rational, according to Zarathushtrianism, even if it were successful.

Thus, the intellectual activities and social actions have to fulfill a number of requirements in order to be considered rational. One of the main requirements, as we said, is the satisfaction of the prerequisite of happiness. Reason is responsible for the promotion of happiness and affirmation of life in addition to the determination of right and wrong. Zarathushtrianism considers all kinds of denial of life, happiness and joy as the wrong existential choices. The choices that strengthen the forces that struggles against creation. The choices that promote death and destruction. The demonic choices. Delight in life and pleasures that it has to offer is in itself an ethical act. It is the denial of this enjoyment that is demonic.

So there is no contradiction between reason and pleasure in Zarathushtrian thought. The conflict of good and evil is not synonymous with the conflict between the desires of the individuals and their rationality. One does not have to give up gratification of his or her needs in order to be moral and behave in an ethical manner. Zarathushtrian reason is the kind of reason that is compatible with the satisfaction of human desires. Satisfaction of human desires, in this tradition, however, is not synonymous with egotistic following of ones interests. Pursuit of happiness does not reduce the reason to an instrument that serves the egotistic purposes of the individual because the individual is not considered to be alone in the world. The whole world is an arena in which the struggle of good against evil is going on and human beings are the main agents of this struggle. The world is the place in which happiness is established through

the struggle of life affirming, honest and free human beings against the forces of oppression and ignorance. Happiness is the good and could be achieved through eradication of the evil, which is the same thing as death and destruction.

Zarathushtrianism teaches us that the empirical universe is a world that has not yet become a cosmos. It is the arena in which the process of cosmization is taking place. The existing world, according to Zarathushtrianism has to be transformed and improved in order to become a cosmos. Human beings are the agents of this transformation. So this religion advocates the revolutionary change of the existing world. What is preventing the empirical universe from becoming a cosmos, however, is death and destruction. Consequently Zarathushtrian moral philosophy requires human beings to eliminate death and destruction from the face of the earth and facilitate its becoming a cosmos. The revolutionary transformation of the empirical world to the ordered cosmos is the result of the struggle of the human beings, the creators of the cosmos, to replace death and destruction with life, happiness and joy.

Thus, the whole world is in the process of becoming and human beings will facilitate this process through the celebration of life and happiness. The more people promote life and happiness the more they eliminate violence, fury, death and destruction and as a result of that they advance the cause of Supreme Being. Yasna 49 verse 4 tells us that evil is the intellect that promotes fury and cruelty. And in Yasna 30 verse 6 the same assertion is made about those who afflict the human existence with their wrath. In Yasna 53 verse 9 it is claimed that the evil doers in their anger defile truth. And in Yasna 48 verse 7 we are told to put down fury and check violence.

There is a strong emphasis on the social and environmental factors in Zarathushtrian approach to happiness. Being concerned about other people's self-actualization, and even the protection of the environment, is intrinsically connected with the individual's rational pursuit of happiness. Happiness, according to Zarathushtrianism, is not considered a merely inner state of mind, something that can be achieved through contemplation or ecstasy. It is actualized through the struggle of human beings against dishonesty, destructiveness, necrophilia, etc. In Yasna 53 verse 8 the struggle against evil is said to be linked to promotion of peace and prevention of killing, wounding, and affliction.

This leads us to the other main requirement of this rational Moral Philosophy, which is the satisfaction of the prerequisite of freedom. In Zarathushtrian tradition, human beings are considered free and intelligent. As we saw they can choose



to promote life and happiness or death and destruction. They are free to choose to become either the co-creators of the cosmos or prevent its realization. Their participation in the process of eradication of death and destruction from the world is based on a conscious decision.

Zarathushtrianism teaches that forced action and blind faith are the enemies of reason. Thus in Yasna 30 verse 2 we are told to listen and chose between good and evil for ourselves. As we mentioned before, the criterion according to which the rationality is determined is not success and efficiency. Reason is not reducible to its instrumental dimension. Rationality has to be oriented towards understanding. A claim is validated if everyone who is involved with it can and will participate in the process of its corroboration. For example an action is just if and only if it can be proven to be in accordance with the norms of behavior that have been freely and consciously agreed upon by the people who are concerned with it. Thus an action is rational not only when it contributes to the cause of happiness and the protection of environment but also if it promotes freedom. This is discussed in yasna 31 verse 11 where the free will is considered the bases upon which the choice of each person is founded.

Therefore, reason is not the only dimension of Zarathushtrian thought that is defined in a manner that is protected against the instrumental and strategic deformations and promotes the cause of emancipation. Freedom too is uniquely defined in this tradition. And this is valid for the original Gathic tradition as well as the later Zarathushtrianism. In a text that probably belongs to the ninth century (shkand-i-gumanik vichar) it is declared that even Ahura Mazda is not free to do the impossible. So freedom cannot be extended beyond the boundaries of reason. Freedom does not mean use and abuse of oneself, other human beings and/or the environment. The

entity that does that is not free but totally determined by its evil nature. Thus, the exploitative approach to the world is not based on freedom. It is a compulsive act. Exploitation, abuse and plunder of the world and its inhabitants are not compatible with the Zarathushtrian understanding of freedom. Unlike most of the theocentric religions its understanding of freedom, even the freedom of god, is not connected with power. Freedom is the result of rational reflection and deliberation. It is not intrinsically related to omnipotence. An act is free when it is not compulsive, when it is not against ones reasoned decisions.

Thus freedom, reason and happiness are the intertwined dimensions of the Zarathushtrian Ethics. Freedom is not synonymous with sheer power but means being rational and capable of making decisions that could be defended in a rational discursive way. Rationality itself is not an instrument that helps the person to dominate the world and use it for his or her egotistic purposes but what facilitates communication between the individual and his or her fellow human beings. It is the type of rationality that makes the process of reaching consensus a dialogical one. So that the normative agreements would become linguistified, redeemable and subject to critical evaluation. Reason in this sense will make it feasible to challenge the rightness of dominant norms without fear of punishment. It is related to the promotion of life and happiness. It is not an instrument for the justification of the power of god or the existence of pain and suffering in the world. Finally, happiness is neither an individualistic pursuit of pleasure, in the sense of immediate gratification, nor a disembodied affair that requires the denial of pleasure altogether. Happiness is dependent upon the struggle against death, destruction, ignorance, blind faith, oppression and requires eradication of the forces that prevent people from actualizing their life affirming potentials.



**Kambiz Sakhai** was born in Tehran Iran. He moved to Italy as a teenager where he continued his studies in Sociology and Rogerian Psychotherapist at the University of Rome, Italy. He continued at New York's Columbia University, receiving two PhD's. in Iranian cultural history and Clinical psychology. The areas in which Dr. Sakhai has conducted research include: Medieval Islamic and

Zoroastrian Thought, Anti-Islamic trends of thought in Sufism, radical social and political philosophy, and sociology and psychoanalysis of religion.. The common theme of his work is the analysis of the revolutionary theory and practice, and emancipatory struggles of the poor and powerless people of the world over the centuries. Dr. Sakhai is a professor at San Francisco's New College of California, in the School of Graduate Psychology. He has written a book comparing and contrasting Zoroastrianism with Islam and Sufism and has a number of articles online.

# Growing Up Zoroastrian in the United States

By Ashton Zadeh

As an Iranian-American convert to Zoroastrianism, the struggles I faced growing up were very different from someone who was born to Zoroastrian parents. From an awkward childhood, to a curiosity of my roots, to finding the faith, and eventually reaching out, all of these things were challenging and did take time to overcome. Never the less, the journey did bear fruit, and I can say without a doubt that I have never been happier since taking it.

I was born into a Westernized Iranian-American family in San Jose, California. My father is Damghani with Turkish blood, and my mother is Mazandarani. I inherited my mother's snow-white skin and my father's almond-shaped eyes. Growing up, we did not have religion, but God was in the house. Mom said we were Muslim, but in reality, we were deists. I've lived in the Bay Area for the majority of my life with a few years in Hawaii. In both locations there were almost no other Persian children around me, so I felt very out of place growing up. I was alienated because of my appearance and because my parents spoke a different language. When "300" came out, bullying became much more severe because the children who watched it thought it was historically accurate and targeted me because I was Persian. However, when I was 11 my mother said we were going to start going to church every Sunday.

We went to an Iranian church, and I was relieved to be surrounded by other Persians. There were only three problems. I didn't look "Persian" enough, I couldn't speak Farsi, and I made the mistake of saying I was Muslim. At the time, I didn't know what religion was. My grandmother, who I was close to, was Muslim, and the one other Persian friend I did have was Muslim as well. I thought that being Persian automatically meant you were Muslim. After I told the other kids that they said to me, "You Muslim boy get out, we don't want you here"! That's when the bullying in

the church escalated. After so many months of taking it and the pastors doing nothing, I left the church. I could no longer go somewhere that turned a blind eye to bullying.

I felt betrayed by my own kind. I went to both my parents very upset and asked them, "Why are we different? Where do we come from? What is our culture?". Unfortunately, they couldn't answer me. My mother came to America before the revolution when she was 12, so she had become Westernized. My father couldn't care less about Persian



culture. They bought me an Iranian history book and said, "Here are your answers; you must find them on your own." So I read it.

In that book, I learned about the cultural achievements of the Persians. I also learned about the things the Greeks, Arabs, Mongols, and Turks did in Persia. I also learned about Zoroastrianism. Now, this book was not my first introduction to the faith. My father had mentioned it once or twice prior, and his Goan Catholic business partners told me about Parsis as well. This book just gave the first basic introduction. At this time, we were learning about different religions in Middle School. I had learned about Egyptian Mythology, Greek Mythology, the basics of



Abrahamic Religions, Buddhism, and Shintoism. I decided to learn more about Zoroastrianism since it was part of Persian culture.

Through my research, I learned about the Magis and Jesus, and how the Parsis helped modernize India, Pakistan, and Iran. I learned how it influenced the Abrahamic faiths and Buddhism. I also learned in even more detail of the suffering of the Zoroastrians after the Arabs invaded Persia. After learning all of this, and after confirming Zoroastrianism's monotheism, I became a Zoroastrian in my heart at 14.

Here is where the first struggle began. Despite my informal conversion, I did not attempt to find other Zoroastrians. My experience in the church left me terrified of Persians, and I wasn't ready to put myself in that situation again. I had no idea how to pray in Avestan, nor could I find any books or websites that could teach me. I didn't know where to buy a Sadreh or Kasti, or a good copy of the Avesta. For the first eight years, I could only study Zoroastrian history, practices, and I prayed in English in front of fire almost every day.

However, something in the back of my mind told me that things couldn't continue like this. In 2012, I met a Zoroastrian family while I was working in retail that told me about the community's existence, but I wasn't ready at the time to reach out. Four years later, I gathered the courage to go to the temple. On my first day, everyone just stared at me. I didn't know where to pray or where the mobed was. When I did try to speak to people, they either ended the conversation quickly or pretended I wasn't there. Furthermore, I was misinformed about the Sunday school schedule.


At our temple, people come only 2-3 times a month. The days chosen are irregular, so there would be times where I would drive all the way to temple and there would be no one there! I kept going because I had no other choice. For the first six months of 2016, I maybe spoke to 5 people. But by God's grace, something unthinkable happened.

I was studying abroad in Japan during college in the Summer of 2016. On my way back home in Tokyo, I saw a Persian family in front of me in the customs line. I could tell by the father's accent. We were going on the same plane back to California, so we began talking by the gate.



I asked the father what the hardest thing to adapt to in Japan was since Persian culture and Japanese culture are very different. He said it was all the fish! I agreed and mentioned that pork was the same issue for me (After fish, the most commonly consumed meat in Japan is pork). "I'm not Muslim, but we didn't have pork in the house growing up," I explained. He then asked me, "If you're not Muslim, what are you?". I replied, "I'm Zoroastrian." He then told me that he and his family were as well!

Kambiz then introduced me to other people at the temple. It wasn't fast, but I slowly met new people thanks to him. After a year, I received Sedreh Pooshi in January of 2018. As soon as it was over, it felt like something long overdue had finally fallen into place; and since then I can say without a doubt that I have never been happier.

A portrait of Ashton Zadeh, a young man with dark hair, wearing a white shirt and a dark vest with a purple bow tie. He is holding a glass of wine and smiling slightly. The background is dark and out of focus, showing what appears to be a social gathering.

**Ashton Zadeh** was born in San Jose, CA to Iranian parents, and holds a B.S. in International Business with a Japanese Minor from San Jose State University. While he spent the majority of his life in the melting pot known as the Silicon Valley, he has also lived in Canada, Japan, and Hawaii. Despite being exposed to many different cultures as a child, he was curious about his roots and frequently studied Persian history as a child and teenager.

As a firm believer in self-improvement, in his free time he enjoys going to the gym, reading, and learning to cook new foods. His favorite books are *The Bells of Nagasaki* and *Shahnameh*. Regarding foreign foods, his favorites are castella, sali boti, and koobideh.

# Seasonal Festivals

Ali A. Jafarey

Asho Zarathushtra, born in an agricultural environment, preached and spread his Good Religion among people engaged in crop cultivation and animal husbandry. His dynamic message introduced a completely new order in



spiritual, or better as he put it, mental sphere and purged out all evil and superstitious thoughts, misleading words, and harmful deeds, but helped to strengthen and promote all the then-existing constructive activities of a good living.

The agricultural people were in tune with nature in their day-to-day life. They fully knew the solar and lunar movements and the changes in the seasons. They had timed their activities to suit the climate in which they lived. This timetable kept in step with saredha, the tropical solar year of 365 days, 5 hours, 48 minutes, and 45.5 seconds, but differed a little on certain points.

Their activities were scheduled to correspond with various phases of their agricultural life. It was divided into six phases. The end of one phase and the beginning of other were celebrated as a special time of festivity. The six festivals were known as yâirya ratu, the rightful yearly rite. Yâri means "year", solar or not, perhaps because the festivals were not precisely based on regular seasonal changes, but as said, to suit the particular climate of the people concerned. And this

is a particular point to note. The six seasonal festivals were:

(1) Hamaspathmadaya, meaning "vernal equinox," the 1st day of Farvardin, the beginning of spring, on or about 21st March, was to celebrate the end of the old year and the beginning of the New Year--Nowruz. It was, according to the Avesta, the time to "properly set" everything and prepare for the new year.

(2) Maidhyoi-zaremaya (Mid-spring), 45 days from Nowruz, 14th day of Ardibehesht, on or about 4th May, was the time to celebrate the occasion for the cattle having delivered their young and yielded "abundance of milk" and also for appraising the crops sown in late winter or early spring.

(3) Maidhyoi-shema (Mid-summer), 60 days from Maidhyoi-zaremaya, 12th day of Tir, on or about 3rd July, was the beginning of the harvesting season.

(4) Paitish-hahya (Grainful), 75 days from Maidhyoi-shema, 25th day of Shahrivar, on or about 16th September, marked the end of harvesting.

(5) Ayâthrema (no-travel), 30 days from Paitish-hahya, 24th day of Mehr, on or about 16th October, was to enjoy the end of trade caravans and the time to mate cattle before the winter set in.

(6) Maidhyâirya (Mid-year), 80 days from Ayâthrema, 15th day of Dey, on or about 4th January, heralded the passing of the winter peak and for making preparations to meet the spring with agricultural activity.

It may be noted that the seasonal quarters and semi-quarters fall the 1st and 16th days of Fasli, or "seasonal" months, on or about 4th May, 22nd June, 7th August, 23rd September, 7th November, 22nd December, and 5th February. Only the first two Gahanbar festivals coincided with the solar seasonal changes. The others were purposely put off to meet the living conditions. They were not 'calendarically' or traditionally bound but were very practical people, a point to note.

Most probably the festivals were celebrated with sacrifices to gods and goddesses and by indulging in a joyous festivity.

## Chanting and Feasting

Avestan evidences, particularly the book of Vispered, show that the early Zarathushtrians turned it into an occasion to fit into their new pattern of life. Each festival was traditionally celebrated for one and later for five days. They were devoted to reciting, chanting, explaining, understanding, and holding questions-and-answers on each of the five Gathas of Asho Zarathushtra. The festival was rounded up with a feast prepared by collective participation and efforts, and merrymaking. A piece in the Avesta directs that all participants should bring whatever they can afford--meat, vegetables, legumes, grain, other food ingredients,



and firewood. If one was not in a position to contribute in kind, one might put his or her labor in preparing the food in a common pot, or just join the prayers. The food, with a large variety of ingredients, was a tasty stew, resembling today's more sophisticated Iranian âsh or the Parsi spiced dhansâk, both relished on the occasion. Merrymaking was the folk music and dances still observed among Iranian tribes all over the Iranian Plateau and beyond.

#### Gâhânbâr

The word Gâthâ was eased into Gâs and Gâh in Pahlavi or Middle Persian. Gâsân or Gâhân is the plural form and in Pahlavi and Zoroastrian Persian, it always means the five Gathas and nothing else. Bâr in Pahlavi and Persian means "occasion, time, turn." The Persian name for the festival is Gâhânbâr, the turn (to turn to) the Gathas. The folk etymology of gâh+anbâr, which should grammatically be anbâr+gâh (stack-time), is of only recent interpretation by persons either not knowing Pahlavi or not understanding the significance of the festival in connection with the Gatha recitation. Ghambâr is Parsi Gujarati.

Why so much importance was given to the Gathas? The answer is provided by the Yasna (chapters 55 and 58) and the Vispered (chapters 13-14, 16, 18-24). They say: The Gathas "are the Primal Principles of Life, [and] we wish to maintain our lives fresh as is the will [of Ahura Mazda] ... They are our guardians and protectors. They are food for our minds, in fact, they are food and clothing for our souls. .... We recite, sing, learn, memorize, chant from memory, practice, and teach them. .... We esteem each and every word, line, stanza, and song--the entire bound (book) of the Gathas. .... We also esteem all the questions and answers exchanged in regards to them."

The Gathas, as said earlier, are prayers to God and guidance for humanity. They are communion with God, and at the same time, they impart an eternally modern message.

The Gathas lead humanity, with all its modern science, to Mazda Ahura, the Super-Wise God. With the Gathas as the guide in thought, word, and deed, one may devote one's good life in learning, practicing, teaching and preaching the divine doctrine.

The Zarathushtrian Assembly has revived the true Gâhânbâr spirit. It celebrates the Gâhânbârs by an opening prayer appropriate to the Gahanbar concerned; the recitation, explanation, and questions-and-answers of one Gathic song; an enlightening talk; collectively provided stewed dish and refreshments; and music and dance.



**Dr. Ali Jafarey**, was born in Kerman, Iran. He received his schooling up to the University level in Karachi. He has a doctorate in Persian Language and Literature, and has self-studied thirteen living and ancient languages, and also studied linguistics, anthropology, Indo-Iranian literature, history, geology and research methods. In Saudi Arabia, he worked as a translator/anthropologist in the Arabian Research Division of Aramco. In 1991, Dr. Jafarey, with seven other co-founders, established the Zarathushtrian Assembly in Los Angeles



## WHY DO WE GIVE GIFTS ON CHRISTMAS? THE LOST PHILOSOPHY

Fariborz Rahnamoon

The giving of gifts during Christmas goes back to the time when the Wise Men, the Magi's, who came from the East (Persia), looking for "the one born King of the Jews", from the lineage of King David, and brought with them THREE GIFTS, for baby Jesus.

The three gifts were symbolically presented in the form of Gold, Frankincense, and Myrrh. Analysts have given various interpretations for these gifts but the Bible has its official interpretation in Matthew Ch 4.

But first, we need to learn a little about the Magi's so as to be able to understand that what is said by Matthew and Luke.

We need to remember a few points. In the Bible, the Magi's are called Wise Men. The Magi Tribe according to Herodotus were a learned Median tribe (modern Kurdistan) which was part of the Persian Empire. The mother of Cyrus the Great was a Median. The Magi's and the Persians were the followers of the teachings of the Iranian Sage Zarathushtra.

Zarathushtra was a student of Nature and he said; 'Nature harbours all the secrets that can lead humankind towards happiness and help it progress towards perfection'. All we need to do is use our mind in a good way. His one and only prayer was to be able to achieve the Perfectness of the Mind.

This I seek with reverence

With uplifted hands

The perfectness of the mind

Wisdom (Mazda) is the first righteous gift of Nature

All should aspire to make Good use of the intelligence in the mind

To create harmony between the universe

And the inner-self.

Zarathushtra – Gatha – Yasna 28.1 (FR)

He had derived from Nature the formula that can lead humans to achieve harmony between the Universe and their Inner self, leading individuals towards perfection, immortality, and spirituality.

Truly, the Asha (Ultimate Truth) (2) derived

By the Good Mind (1)

Never before known

Among the wise and all creation

With it, make Good Rules (3) and never waning

Increasing Righteousness (4)

Leading us towards Perfection (5)

Zarathushtra – Gatha -Yasna Ha 28.3 (FR)

He wanted that all those who discover secrets from Nature should spread it with good words. Neither should it be

copywritten nor should it be spread by force.

Asha when you gain

With mind's good use

Having realized wisdom

The path to creativity

The ultimate message of Wisdom

Through words excellent

We shall turn

Those who do not know

(With tongue) By speaking

Zarathushtra – Gatha -Yasna Ha 28.5 (FR)

The Magi's were just doing that, they had come to give baby Jesus their most valuable possession, the first three steps towards Immortality and Spirituality. These first three steps are the ones that a person, a society, a nation has to achieve. Once they are achieved the other 4 steps follow with comparative ease.

These seven steps, also known as "Amasha Spantas", The Eternal Law, are as under:

1- Good Mind– Use your Good Mind to inquire and learn the

2- Ultimate Truth- the Laws of Nature- Use them to make

3- Good Rules – Good Laws- Good Products – Which will lead to

4- Lawful Desire – Righteousness – that will pave the way toward

5- Perfection – Mental, Physical and Spiritual – which will lead to

6- Immortality –(a) In Death being remembered for your good work for generations

(b) In Life by losing the fear of Death –

resulting in oneness with

7- The Creator of Wisdom – Khod Ah through Self Realization, KHOD = Self AH = to come.

The word KHOD-AH or KHUD-AH in many Eastern languages when used as a proper name means GOD. Word by word it means self-realization finding God within oneself. Jesus says "I and the father are one". The people did not understand him and stoned him for Blasphemy.

Under this philosophy, Knowledge is Wealth, Innovation is Wealth, Good Deeds is Wealth, excelling in one's profession is Wealth. Gold, diamonds, dollars, and pounds are just facilities. Competing with each other in Doing Good is the norm.

And those who are righteous are known for

Good deeds and use of the wise mind

In a righteous way in tune with Wisdom in Existence

Their aim achieved

Their desire assuredly happiness

Their reward, knowledge and being known as righteous, faithful and are praiseworthy (6)

Zarathushtra - Gatha - Yasna HA 28.10 (FR)

Now that we know the philosophy of the Magi's let go to the Bible, Matthew Chapter 4, and see what the Gifts represented.

'Then Jesus was led up by the Spirit into the wilderness, to be tempted by the devil.' (Matthew 4:1)

Although this test lasted 40 days it is comprised of only three

questions.

The understanding of the Three gifts of the Magi's - Gold, Frankincense, and Myrrh – GOOD MIND (Vohu-mana), ULTIMATE TRUTH (Asha Vahista) and GOOD LAWS (Khash-Athra-Vairyu), was to be put to the test.

The test was about what Jesus had learned from the Scriptures given to him by the Magi's as against the pagan scriptures.

'But he (Jesus) answered "It is written, ..." (Matthew 4:4) and the paganist scripture was being used by the devil (the examiner). '..... If you are the son of God, throw yourself down; for it is written ...' (Matthew 4:5,6)

The first symbolic test for Jesus was with regard to the use of the power of his mind in a good way, Good Mind.

Matt-4:3 And the Tempter came and said to him, "If you are the Son of God, command these stones to become loaves of bread."

Matt-4:4 But Jesus answered, "It is written 'Man shall not live by bread alone, but by every word that proceeds from the mouth of God.'"

The tempter wanted the use of the mind to be limited to making bread (creating wealth). (Like it is done today, by creating patents and copyrights and buying knowledge and limiting its use, creating superficial needs, and shortages just to make money) But Jesus says that the mind should be used in a Good way for the benefit of mankind, as desired by God.

Next, his knowledge of the Ultimate Truth was tested, a test of the Natural law - the law of gravity, against the Paganistic beliefs of angles and devils.

Matt-4:5 Then the Tempter took him to the holy city, and set on the pinnacle of the temple, 4:6 and said to him, "If you are the Son of God, throw yourself down; for it is written, 'He will give the angels charge of you, and on their hands, they will bear you up, lest you strike your foot against a stone.'"

Jesus knows his science, he knows the truth, he knows that the force of gravity will pull him down and there is no Angle to stop it. Thus, he says, sorry The Truth cannot be changed there are no exceptions.

4:7 Jesus said unto him, "Again it is written, 'You shall not tempt the Lord your God.'"

The final test was on making Good Laws. He was given the choice of making bad laws and reaping the benefits but Jesus chose to make just the Righteous laws.

Matt-4:8 Again, the devil took him to a very high mountain, and showed him all the kingdoms of the world and the glory of them; -4:9 and he said to him, "All these I will give you if you will fall down and worship me."

Jesus rejects the offer and says one should serve the righteous law of God. 4:10

Then Jesus said, "Begone, Satan! for it is written, 'You shall worship the Lord your God and Him only shall you serve.' " (Matthew 4:8-10)

He came out of the test with flying colors having understood the three gifts (Good Mind – Ultimate Truth- Good Laws) successfully. (Matthew 4:11)

Thereafter Jesus went out to preach the Seven Laws, spread the Truth and banish ignorance.

' the people who sat in darkness have seen a great light, and

for those who sat in the region and shadow of death light has dawned.' (Matthew 4:16)

He preached the Seven Eternal Laws, with the end result of Self Realization, which he said, was achievable.

"Repent, for the kingdom of heaven is at hand." (Matthew 4:17) Very soon he had many followers,

' And great crowds followed him from Galilee and the Decapolis and Jerusalem and Judea and from beyond the Jordan.' (Matthew 4:25)

And he wanted them to be better than the "Persian Jews" and the scribes who had failed to spread the Truth.

' For I tell you unless your righteousness exceeds that of the scribes and the Pharisees, you will never enter the kingdom of heaven.' (Matthew 5:20)

Jesus preaches Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds and corrects some of the old beliefs. (Matthew 5:1-48)

He drops the barrier between man and God by showing the way to the achievement of Hurvatata (Perfection). He clearly states that Godly Perfection is achievable.

' Be ye therefore perfect, even as your Father which is in heaven is perfect.' (Matthew 5:1-48)

All this surprised those that heard him ' for he taught them as one who had authority, and not as their scribes.' (Matthew 7:29)

Zarathushtra had placed humans on a footing never before known to these scribes the Achaemenian Persian Empire is a good example of the progress achieved by civilization during the two and a half centuries that they ruled a superpower.

Let us understand and use the Gifts of the Magi's like Jesus did, and create a Heaven on Earth.

Not like the scribes do, and postpone Heaven for the afterlife.

MAY WISDOM PREVAIL

WISHING YOU ALL A MERRY CHRISTMAS

AND A HAPPY YALDA

<http://ancientiran.com>



**Fariborz Rahnamoon** was born in Yazd; he was educated in a catholic school in Bombay, which led him to research his own religion at an early age. He has a unique perspective on the Zarathushti religion and history, which is a result of over 40 years of research. He says; "the Zarathushti history that has come

down to us has been written by its adversaries over the last 2000 years and the Avesta has been deciphered and translated by Western scholars thereby leading us astray." His finding and views are available on his website. [www.ancientiran.com](http://www.ancientiran.com)

Lately he is working on the MazdaYasni calendar based on the "Bundahishn" that is recognized as "the most accurate calendar from the 2nd millennium BCE that does not need any adjustment for 110,000 years". You can check it out at <http://zarathushticalendar.com/>

# WHY YALDA IS NOT CELEBRATED ON DEY MAH AND DEY ROOZ?

Fariborz Rahnamoon



Yalda is the only other festival that is correctly celebrated on the Winter Solstice and according to the Mazdayasni Calendar on the first of Dey, Dey Mah and Ormazd Rooz. Just like Now Rooz is celebrated on Vernal Equinox on the first of Farvardin, which is Farvardin Mah and Ormazd Rooz. Yalda is the celebration of the Winter Solstice and consequently the Longest Night or looking at the brighter side, the Shortest Day.

Yalda marks the start of the winter season, which lasts for 88.9 days and is the shortest season. In Mithraism, this day was celebrated as the birth of the Sun God because from the next day, the days get longer and according to them, the sun is growing. They called this day “Zayesh e Mehr” - Birth of Mehr. The name Yalda is the Cyrillic form of the same, coined by the Orthodox Christians before they replaced the Sun God with the Son of God. They continued the celebration of Yalda as Christmas and replaced Mithra with Christ.

The celebration of Yalda’s long winter night probably involved the recitation and discussion of the Gathas, which on the revival of the festival by the ex-Zarathushti Iranians, was replaced by the recitation of the 14-century poems of Hafez; today Zarathushtis do the same.

Thanks to the Ex-Zarathushti Iranians, they were instrumental in preserving the correct day for the celebration of Yalda and Now Rooz. With the genocide of the Zarathushtis to the point of annihilation and the persecution of the remaining few by Islam, there was

neither the disposition nor the possibility for festivity and so the significance of most of the ancient festivals was lost. The imposed lunar calendar would no longer synchronize with the seasons, every 9 years it would change an entire season due to the 354-day year. Later when the Zarathushtis realized the flaw and corrected the number of days to 365 it caused the calendar to freeze, with Now Rooz being celebrated in Fall. They still did not have a leap year and today those who follow that calendar have their Nov Roj in Summer. Thereby festivals like Tirgan and Mehregan lost their connection with science and bowed to superstition. Tirgan instead of being the celebration of the longest day, the Summer Solstice, the beginning of summer, became the celebration of the coinciding of the name of the month and day; Tir Mah and Tir Rooz, which happened in winter. When the Fasli calendar was adopted by some, the erroneous beliefs were imposed on the Fasli Calendar and continued. Of course, the 30-day month of the Fasli calendar with 5 days added at the end of the year continued the desynchronization of the season with the exception of Now Rooz, making the superstitious beliefs legitimate. Yalda had been forgotten and so did not become a victim of the flawed calendars and is celebrated today on the right day.

May Wisdom Prevail

<http://zarathushticalendar.com/>



# Meet Homai Vyarawalla, The Woman Who Revolutionised Photojournalism In India

Nyma Singh Merchant

Photojournalism, the more intense sibling of photography, is now an established vocation, especially for women. If you're now aware of female photojournalists that work for National Geographic and the New York Times, and most importantly, Indian female photojournalists like Sooni Taraporewalla and Arati Kumar-Rao, it's all because of one woman, Homai Vyarawalla. Homai Vyarawalla, then barely 17-18 years of age, was not just the first female photojournalist in India, but the stories she captured are still looked upon as some of the most iconic ever.

Born to a Parsi family in Navsari, Gujarat, Homai moved around a lot because of her actor father's travelling theatre company. Her move to Mumbai saw her join the JJ School of Arts, where she met her future husband, Manekshaw Vyarawalla. Manekshaw, a freelance photographer, was the one who introduced Homai to photography and ingrained in her a love that would change her life forever. At a time when women were struggling for basic freedom and rights, Homai began her photography career in the 1930s, and for the first couple of years, was forced to publish her work under her husband Manekshaw's name - being unknown as a photographer, and a woman.

It was only when her work started to get attention in The Illustrated Weekly of India and her subjects shifted primarily to political leaders, did she gain independent recognition. She even published her work under the pseudonym 'Dalda 13', symbolic for her birth year (1913), the age she was when she met her husband and the registration number of her first car (DLD 13)! Working as a press photographer, Homai was able to take some unbelievable photographs as part of the British Information Service in Delhi in 1942. But her most iconic and memorable work had to be post-Independence photographs of people like Indira Gandhi, Jawaharlal Nehru, Mahatma Gandhi and Muhammad Ali Jinnah. She even photographed the funerals of Gandhi and her favourite subject, Jawaharlal Nehru, which left her deeply upset.

But sadly, around 40 years after a glorious career that paved the way for women the world over, and in India especially,

Homai retired from photography in 1970 post the death of her husband. It wasn't just that, though, that led her to give up her life's greatest passion; she was unhappy with the behaviour of the new generation of photographers coming in at the time. She was quoted as saying, "It was not worth it anymore. We had rules for photographers; we even followed a dress code. We treated each other with respect, like colleagues. But then, things changed for the worst. They (the new generation of photographers) were only interested in making a few quick bucks; I didn't want to be part of the crowd anymore."



Before her unfortunate passing in 2012 at almost 99 years of age, Homai was awarded India's second highest civilian honour, the Padma Vibhushan, and she has left behind a legacy that is not only inspiring and empowering to female photojournalists, but women in general. (On her 104th birth anniversary, she was even honoured as "The First Lady of the Lens" with a special Google doodle!) We don't know about you, but we sure have a new strong, spirited and talented female role model to look up to!



# Ask Nahid

Dear Nahid,

My friend's fiancé asked me to recite a blessing at their non-Zoroastrian wedding. They have so much respect for our religion and I want to know what you would recommend as a blessing for their wedding?

~Niloufar

Dear Niloufar,

What an absolute privilege to be a part of such a special occasion! Marriage is a bond, entered into willingly by two individuals that binds them together as well as to their community. A community who will amplify all good wishes and blessings offered to the couple on the day of their marriage and throughout their lives together. To be asked to bless such a union must be an honor.

The first Zoroastrian blessing I can think of would be to recite the Tan Dorosti prayer. This prayer offers the wishes of good health and prosperity for the couple as well as all those in attendance. It is a short prayer that has a very powerful meaning.

It is a simple and pure prayer for health and prosperity to those named in the prayer itself. There is a portion of this prayer where the reader names the individuals to receive the blessings of the prayer. One of the nice parts for your friends and their guests may be to hear their own names mentioned in the prayer.

One reason why I would choose this prayer as a wedding blessing is for the following section: "Zende gani, deraz bad, deer dedar, shad bedar, tan dorost debad, eidun bedar...." Which means that as you are blessing your friends in their union, you are wishing them a long and enjoyable life, full of good health, happiness, success and contentment. Finding translations of the Tan Dorosti prayer may be best found at your local center however below are a few references to direct you to some translations I have found.

If you want to bless the couple with wisdom and advice for their future together, the Gathas also have a passage

you could choose. (Yasna 53, Verses 5 and 7) "These words I speak to you, maidens, and newly wed husbands, and hope you will bear them in your minds carefully. Understand them deep within your souls and live always full of love with pure mind. Try to surpass each other in truth and righteousness. Thus each one of you shall, indeed, reap the reward of joy and happiness. When you come within our Brotherhood, and as long as love and faithfulness exists in the hearts of you two young pairs (wife and husband), whether you strive for this life or the next, you shall reap the best rewards."

Zartosht spoke these words to his own daughter Pourochista on her wedding day. He wished his daughter and her new husband to remember that seeking truth and wisdom together would bond stronger to each other.

Regardless what blessing you choose to go with, know that your intent of truly blessing your friends with joy and health will wish that couple the highest levels of love, honesty and happiness in their marriage.



**Nahid Dashtaki** completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University. She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia



# Connect

Roya Behmardian

There is a school resource counselor that speaks to my students every Thursday; we call her Mrs. Humphrey. Every time she enters the room, my students light up with excitement. They say hello, and wave emphatically. They also start doing something that comes as a bit of a surprise every time Mrs. Humphrey arrives- they making two conjoining circle together with their fingers and shout out "Mrs Humphrey! Connect!"

Mrs. Humphrey has been teaching kids all year that the most important tool anybody has is the ability to connect. Conversely, life's hardest moments come when connections are broken. And in those cases, she tells us that we have to find ways to restore the disconnect if that person is someone important in our lives.

Connecting is not easy, and I'm so grateful for Mrs. Humphrey each time she helps my class, because in all honesty, she helps me a lot too. Whenever she comes, I hang onto every word she says because I know that I need it too. Adults need lessons and reminders on how to connect just as much as 7 years olds do, so for 30 minutes each Thursday afternoon- myself and 28 other 1st graders are in group counseling together.

She tells us that one way to connect is with empathy. We've all heard this word before, and have maybe even watched a Brene Brown video about it. Though, there's something about the way Mrs. Humphrey

teaches it that makes me see empathy in a refreshing way. It also has led me to do some of my own investigating to figure out how I can grow in my connections; it's definitely been a learning and imperfect process.

I haven't figured out much so far, but something I have learned is that prolonged connection requires a conscious effort. That effort looks different for everybody, but for me, I think it's about finding a truth within myself, whether it be painful or joyful in nature, and exposing it in a way that also lets someone know that I appreciate who they are to me.

Vulnerability is really hard, but maybe it can be a little less difficult when coupled with gratitude. I appreciate people like Mrs. Humphrey and Mr. Cruz, who is also an amazing counselor at our school, because they make it easier for me to be vulnerable and thankful at the same time.



**Roya Behmardian**

was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She graduated from UCI with a Masters of Art in teaching and is currently an elementary school teacher



Sourced from: <https://qz.com/india/987379/the-forgotten-history-of-how-ancient-zoroastrians-helped-create-the-old-silk-route/>

## The SILK ROAD (China ~ Persia modern day Iran)...

Anvar Alikhan



Parsi merchants, circa 19th century

The little-known history of how Zoroastrian merchants helped create the old Silk Route Parsi merchants, circa 19th century

China's desires to build a massive network of land and sea links connecting four continents have revived popular interest in the old Silk Route, whose success was in small part owed to Zoroastrian merchants carrying goods from China across Central Asia and, often, all the way to Europe.

A recent article in the Hong Kong newspaper South China Morning Post talked about how Zoroastrian merchants had been trading with China in the 12th century – and possibly even earlier. Records of fire temples in Chinese cities along the Silk Route have apparently been found in official records dating back to the 12th century and, from these, historians have pieced together the fact that Chinese emperors had encouraged Zoroastrian merchants to come and trade in the country and, in order to attract them, they allowed them to build their own fire temples to worship in. The ancient Chinese even had their own special name for the Zoroastrian religion: Ao Jiao.

This is fascinating, because the history of enterprising Parsi merchants in the China Seas from the 18th century onwards is well known, but the idea

that the Zoroastrian-Chinese connection goes back at least six centuries earlier is less recognized. Unfortunately, the South China Morning Post story doesn't give much more detail on the subject, so we have to turn to other sources.

Chinese historical texts tell us that the first official contact between China and Po-ssu – the ancient Chinese name for Persia – was as far back as the 2nd century BCE, when the Qin ruler sent an envoy to seek an alliance. But, it was during the 5th century CE that regular diplomatic relations were formed between the Persian Sassanid emperors, who led the Zoroastrian revival in Persia, and the Six Dynasties of China. Embassies were exchanged, and this led to a flourishing of trade, overland along the Silk Route.

The most important Chinese commodity was, of course, silk, and Zoroastrian merchants were the middlemen who carried it along the Silk Route across Central Asia. In addition, this westward flow of trade included paper, rice wine, camphor, perfumes and drugs. The eastward flow, meanwhile, comprised of Persian carpets, textiles, furniture, leather, pearls and gourmet delicacies, as well as Persian music and dance forms. The exchange of trade thus, as always, led ultimately, to an exchange of ideas.

### Branded Sassanid Products

It was a sophisticated system: Both the Sassanid and Chinese empires realised that they benefited from the trade and cooperated in policing the trade routes to protect caravans from bandits. Private entrepreneurs were organized into merchant companies, and archeological evidence shows that the Persian Sassanid merchants pioneered an ingenious system of branding their products to indicate their quality.



Jamsetjee Jeejeebhoy. Image credit: Wikimedia Commons.

Large quantities of Sassanid Persian coins have been discovered in China – not only along the Silk Route, but in central Chinese cities, thus indicating the extent of Zoroastrian contact. These coins date from the rule of Shapur II (4th century CE) to the last Sassanid emperor, Yazdegird III (7th century CE). In time, the overland Silk Route was supplemented by a sea route via Ceylon, and Persian ships carried cargoes to China and back. There are reports of Persian merchants having settled in ports like Canton and Hanoi, which are supported by discoveries of more Sassanid coins along the southern coast.



The Zoroastrian-Chinese connection is at least 1,200 years older than we think. Probably even more.

In 651 CE, however, Yazdegird III was defeated by the Arabs, and his family sought refuge with the T'ang emperor of China. A community of Zoroastrians accompanied them, and flourished for a century or so. But then in the 9th century CE Emperor Wuzong began his purge of Buddhism and, as a result of his bigotry, Zoroastrianism in China, too, went into decline, until all mention of it in Chinese texts finally disappeared.

However, Zoroastrians from Persia continued to trade with China until at least the 12th century CE, as we can tell from the Chinese records of their fire temples. They may have continued even after that, though it is not certain.

### Flash forward to the 1750s

From here we must flash forward six hundred years to the 1750s. By then, of course, a community of Zoroastrians – the Parsis – had settled in India. And, when the city of Bombay was founded in the 1680s, the Parsis, with their business acumen and their open worldview, played an important part, becoming brokers and supply agents to the British. Shortly after, in the 18th century, India emerged as the hub of a triangular trade with China and Britain – shipping opium to China, and shipping tea back to Britain – and the Parsis, quite naturally, became a key piece of this trading network.

In 1756, Hirji Jivanji Readymoney was the first Parsi merchant to set sail for China, and he was also the first to set up a trading firm in Canton. He was followed by other pioneering Parsi trading families like the Banajis, Wadias, Camas, Vikajis and Parakhs – but the most remarkable story of them all was, perhaps, that of Jamsetjee Jeejeebhoy. As a young trader, Jeejeebhoy was once captured by the French, along with a young Scottish ship's doctor named William Jardine. The two of them became friends and business partners.

Later, Jeejeebhoy set up Sir JJ & Co, and Jardine set up Jardine Matheson, one of Hong Kong's original hongks (and became the model for Dirk Struan in James Clavell's novel, *Tai Pan*). But, the association between the two men

was lifelong: Jeejeebhoy was appointed as the only Asian director of Jardine Matheson, and his portrait still hangs at the company's headquarters. Later, when the Hongkong and Shanghai Bank was set up in 1864, two of its founding directors, Pallonjee Framjee and Rustomjee Dhunjeeshaw, were Parsis, and the only reason Jamsetjee Jeejeebhoy II was not invited to be a director was probably because he was considered too closely linked with Jardine Matheson.

### From Kotewall Road to Ruttonjee Hospital

When the Treaty of Nanking was signed in 1842, ceding Hong Kong to the British, it was significant that it was signed on a ship named the Cornwallis, which was built by Parsi shipbuilders in Bombay. The Parsi community played an important role in the history of Hong Kong. H. N. Mody, for example, helped set up the Hong Kong Stock Exchange as well as Hong Kong University. Dorabjee Mithaiwala set up the iconic Star Ferry Company between Hong Kong and Kowloon. Other Parsi families like the Ruttonjees, Shroffs, Parekhs and Powrees contributed to the building of Hong Kong in other ways.

Meanwhile, through the 19th century, an entire community of enterprising Parsi traders, clerks and bookkeepers settled in other trading centres across South East Asia, such as Canton, Penang, Singapore, Batavia, Macao and Amoy (some of them taking the name Chinai – or the more anglicised Chinoy – to indicate their China connection). The spirit of this age has been wonderfully captured by Amitav Ghosh in his *Ibis Trilogy*, which tells the saga of the Parsi merchant Bahram Modi and, after him, his intrepid widow, Shireen.

In Hong Kong today, one can see reminders of this rich Parsi history everywhere: there's a Mody Road, Kotewall Road, Bisney Road, Parekh House and even an impressive Ruttonjee Hospital. The fact that the latter is called Leuht-deun-jih Hospital, in the Chinese manner, shows how much a part of Hong Kong life the Parsis have become. The ancient Persian Emperor Shapur II, in whose time trade with China first began, would, no doubt, have been suitably impressed.



Photo credit: Wikimedia Commons [Licensed under Creative Commons by 3.0]



## Zoroastrian Women's Retreat

Yasmin Kouchesfahani

On the weekend of June 28, 2019, a group of intergenerational Zoroastrian women gathered by the ocean and under a mothering tree for the 2019 Zoroastrian Women's Retreat, facilitated and organized by Doorway to Joy. The space felt special from the start; women of all ages gathered in a circle around an altar that honored the earth and its gifts. It felt so familiar to be gathered in the way we were, but the retreat was all so new. On the first night, we discussed our hopes and fears. We realized not only were we connected through our faith and ancestry but through our desire to feel accepted just as we were into the community. Connection was discussed as both a hope and a fear. This conversation led into a weekend of breaking down barriers we may not have acknowledged before. We broke down barriers amongst women from different generations, relationships, and languages through every conversation whether over a meal or during a group discussion. We sat together and held space for one another through heavy and vulnerable moments. We laughed and sung together on the beach; whether the song was old or new, in Farsi or English, everyone sang along. Although there was an important, nostalgic energy to our gathering that honored our ancient ways, a feeling of renewal and connection balanced our time together. In moments where we discussed the future of our community, there was balance with reminiscent stories of Pir-e-Sabz. In moments where we honored those who have left us, we honored those present with us through affirmations and activities that connected us. We reflected on how to move forward without fear and trauma informing our decisions. We reflected on how to make all feel welcome and safe in our community. The conversations we had and space we allowed for authentic expression was a natural result of our hope to connect and create strong bonds. Through the ways we practiced empathy and opened conversation on challenging topics, we did not give into fear. We allowed



for the truth of Spenta Mainyu to remain present without invalidating the ways Angra Mainyu is interconnected. This notion of duality was felt deeply throughout our time together. I am in constant awe of the work Zoroastrian women can get done; the remarkable capacity for healing and offerings of love in a Zoroastrian woman. Something the grandmothers and mothers in our community have time and time again demonstrated, and something the youth have within them. I felt honored to be a part of such an important space. Thank you again to Armita Dalal and Dolat Bolandi, the pioneers of Doorway to Joy, who brought us together for an unforgettable weekend, and for all the contributions that made it possible.



**Yasmin Kouchesfahani** is a 23 year-old Zoroastrian Iranian-American from Davis, California. She is an activist, poet, daughter, granddaughter, and proud community member. She graduated from the University of San Francisco with a B.A. in International Studies in May 2018 and will be attending UC Hastings Law School in Fall 2019. Yasmin grew up attending Mabid and gatherings at the Persian Zoroastrian Organization (PZO) Dar-e-Mehr in San Jose, California. Her poetry is inspired by her family, her community, and her life growing up bicultural in the United States.



## Word Search Puzzle

A	Z	H	A	B	T	I	N	I	J	O	Z
D	M	R	E	M	E	H	R	A	N	G	A
R	R	B	O	A	S	V	R	H	E	A	M
G	O	U	H	B	W	I	S	D	O	M	E
J	E	P	J	R	L	U	I	G	Z	A	R
I	Z	W	I	S	Z	A	M	A	U	H	E
K	H	Z	N	O	K	V	E	N	M	C	T
E	A	M	E	H	R	E	G	A	N	R	A
R	I	V	R	T	E	S	R	I	F	A	T
S	W	N	E	P	K	T	U	Q	L	P	Z
I	S	L	H	H	O	A	O	T	Z	Q	L
H	O	V	K	J	A	N	P	A	E	E	Z

1. The Persian Festival of Autum, the Mehr day in the Mehr month.
2. The heroic blacksmith in the shahnameh who rebels against the tyrant Zahhak.
3. What is the language of the Gathas and Avesta, which is a branch of the Indo-
4. Not Asha.
5. Banner or flag in Parsi.
6. Fereydun had three sons, Salm, Tur, and \_\_\_\_\_.
7. What is Autumn in Parsi?
8. Defeted Zahhak was arrested on \_\_\_\_\_ mountains.
9. In Shahnameh, who was Fereydun's father?
10. Mazda is \_\_\_\_\_.

Answers: 1-Mehregan, 2-Kaveh, 3-Avestan, 4-Druj, 5-Parcham, 6-Iraj, 7-Paez, 8-Alborz, 9-Abtin, 10-Wisdom

# CREDIT REPAIR SPECIALIST



ساخته شده در عرصه ترمیم و تصحیح کردیت